



# ولایت تکوینی و ولایت تشریحی

حضرت آیت الله العظمی  
حاج آقا لطف الله صافی گلپایگانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صافی گلپایگانی، لطف ا... ۱۳۹۷ -  
ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / لطف ا... صافی گلپایگانی. - قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی  
موعود علیه السلام مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۱.  
۱۳۴ ص. - (سلسله مباحث امامت و مهدویت (۳)، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام مرکز  
تخصصی مهدویت؛ ۱۳۴)  
- ریال:

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۲۷-۵

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیبا  
کتابنامه به صورت زیرنویس:

۱. ولایت تکوینی. ۲. ولایت. ۳. رهبری. الف. بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام مرکز تخصصی  
مهدویت. ب. عنوان.

۲۹۷/۴۵

۸۳ و ۲ ص / ۲۲۳ Bp

۲۴۴۷۹۴.

۱۳۹۱



### ولایت تکوینی و ولایت تشریحی

- مؤلف: حضرت آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی (دام ظلّه)
- ناشر: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام
- نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۳۹۱
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۲۷-۵
- شمارگان: دو هزار نسخه
- قیمت: ۲۴۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

○ قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام مرکز تخصصی مهدویت / خیابان  
شهدا / کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان / ص. پ: ۱۱۹ - ۳۷۱۳۵ / همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱ /  
تلفن: ۷۳۷۸۰۱ / فاکس: ۷۳۷۱۶۰

○ تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام / تلفن: ۸۹۵۹۰۴۹ / فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹ /  
ص. پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵

○ [www.imammahdi-s.com](http://www.imammahdi-s.com) ○ [info@imammahdi-s.com](mailto:info@imammahdi-s.com)

با قدردانی و تشکر از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته‌اند:

اعضای محترم شورای کتاب حجج اسلام مجتبی کلباسی، محمدصابر جعفری، مهدی یوسفیان، محمدرضا فزادیسان و  
آقایان احمد مسعودیان (مدیر داخلی)، عبدا... شریفی (مدیر فروش)، مرتضی دانش طلب (مدیر مالی)، رضا فریدی  
(صفحه آرا)، عباس فریدی (طراح جلد) و کلیه کسانی که ما را یاری نمودند.

مدیر مسئول انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام

حسین احمدی

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۳)

# ولایت تکوینی

۹

# ولایت تشریحی

حضرت آیت الله العظمی

آقای حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی

## فهرست مطالب

۷	مقدمه مؤلف .....
۹	پیشگفتار .....
۱۴	تذکر دیگر .....
۱۵	پیرامون مقام ولایت .....
۱۹	بررسی و تذکر چند مطلب مهم .....
۲۱	۱- توحید و پرهیز از شرک و غلو .....
۲۳	۲- تفویض، شرک و باطل است .....
۲۶	۳- قدرت غیر مستقل و باذن الله .....
۳۰	۴- اداره سازمان کاینات به اذن خدا .....
۳۳	۵- پیرامون غلو .....
۴۰	۶- مجاری فیض .....
۴۵	۷- خوارق عادات .....
۴۹	بررسی این آرا .....
۵۳	۸- ولایت شخص بر نفس و آنچه مسخر بشر است .....

## ۶ ■ ولایت تکوینی و ولایت تشریحی

ولایت تکوینی و تشریحی.....	۵۵
معنای ولایت تکوینی.....	۵۷
مفهوم و مدلول لفظی ولایت تکوینی.....	۵۸
احتمال دیگر.....	۷۲
تفسیری از ولایت تکوینی.....	۷۶
توضیحی پیرامون مجاری فیض.....	۷۹
نظر صحیح در معنای ولایت تکوینی.....	۸۹
بیان دیگر.....	۹۴
سخن نهایی و معقول.....	۹۹
تذکر یک مطلب مهم.....	۱۰۱
معنای ولایت تشریحی.....	۱۱۱
معنای دیگر ولایت تشریحی.....	۱۲۰
خلاصه برخی از مطالب کتاب.....	۱۲۹

## مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

با استعانت از خداوند متعال و در ظلّ عنایات خاصه حضرت مولی الوری، بقیّة الله فی الأرضین ارواح العالمین له الفداء، تعدادی از مقالات و تألیفات حقیر که پیش از این مکرر چاپ شده، بر حسب درخواست علاقه‌مندان تجدید طبع می‌شود که باز هم ران ملخی از این مور ریزه‌خوار سفره گسترده احسان آن حضرت به ملازمان درگاه و چاکران پیشگاه سلیمان پناهی آن قطب عالم امکان و صاحب زمان علیه افضل التّحیّة والسلام باشد.

إنّ الهدایا علی مقدار مهدیها

اللّهمّ عجل فرجه و سهل مخرجه و قرب زمانه و اهلك اعدائه  
واجعلنا من مقویة سلطانه و انصاره و من المستشهدین بین یدیه بحق  
محمّد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین.

رجب المرجب ۱۴۱۷

لطف الله صافی گلپایگانی

## پیشگفتار

اگرچه مسلمانان در تمام ازمنه و اعصار و امکانه و اقطار، همواره به اتحاد، اتفاق، برادری، وفاق و پرهیز از جدال و نفاق احتیاج داشته و دارند؛ اما در کمتر عصری مانند عصر حاضر، درمان دردهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حل مشکلات مادی و معنوی آنها، به وحدت کلمه محتاج بوده است. چنانکه در هیچ عصری مانند عصر ما، از جهت وسایل ارتباطی، تحقق وحدت کامل اسلامی و اتحاد مسلمانان زمینه نداشته است.

وسایل ارتباط جدید، خود به خود مسلمانان را به هم نزدیک کرده و از حال هم باخبر ساخته، و فاصله زمان و مکان را از میان برداشته و مسایلی را که مسلمانان در هر منطقه و کشوری با آن درگیری دارند، به عموم مسلمانان عرضه و همه را به همکاری و هم‌صدایی دعوت می‌کند. امروز اتحاد اسلامی، می‌تواند بیش از یک میلیارد مسلمان<sup>۱</sup> کشورها و قاره‌های مختلف را به هم پیوند داده و در خود بگنجانند، و در آن واحد از همه، برای همه و در راه تحقق اهداف عالی و انسانی

---

۱. طبق بعضی آمارها.



اسلام و دفاع از عدالت و آزادی، یاری و کمک بگیرد و همه را در عین حالی که گرفتار حکومت‌های مختلف و متنازع شده‌اند،<sup>۱</sup> تحت حکومت و قیادت اسلام رهبری نماید و حکومت اسلام را مافوق هر حکومت و رژیم قرار داده و پرچم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و اعتصام به جبل الله را در برابر چشم بصیرت هر مسلمان افراشته سازد، اتحادی که در مشترکاتی چون قرآن و احکام آن، قبله، مساجد، مآذن، نماز، روزه، حج و شعایر اسلامی دیگر، پس از چهارده قرن، هنوز نظایرش به قوت جلوه‌گر است، گسترش دهد و به یک اتحاد نیرومند تمام عیار فرهنگی، آموزشی، سیاسی، مالی و اقتصادی اسلامی برساند.

مسلمانان امروز صدای یکدیگر را می‌شنوند و می‌توانند به استغاثه یک نفر مسلمان و یک نفر هم‌نوع که در دورترین نقاط جهان گرفتار فشار و تبعیض نژادی و طبقاتی و سلب آزادی شده باشد، جواب دهند و دنیای اسلام را برای یاری و کمک او بسیج نمایند.

بدیهی است که در تحقق و حصول این هدف عالی، وجود یک مرکز مطمئن و خودساخته و مورد اعتماد که مجهز به تمام وسایل ارتباط با مسلمانان جهان باشد، بسیار لازم و مؤثر است.<sup>۲</sup>

---

۱. کشورهای چون: لیبی، مصر، سودان، مغرب، الجزایر، عراق، سوریه، اردن، فلسطین، عربستان سعودی و حکومت‌های به اصطلاح آزاد، یمن جنوبی و شمالی و حکومت‌های دیگری که شاید از چهل حکومت بیشتر باشد که اکثراً متمایل به شرق یا غرب بوده و تحت نفوذ آنها و مکتب‌های استعماری و الحادی آنها می‌باشند.

۲. خوشبختانه در اثر انقلاب اسلامی ایران، عملی شدن و دست یافتن به اهداف اسلام و کارسازی اسلام در بازسازی جوامع بشری، بر اساس ایمان به خدا و حکومت احکام

اما اینکه این کار چگونه باید انجام شود، چه کسانی باید شروع و اقدام نمایند، محل این مرکز کجا باید باشد و برنامه کار چگونه باید تنظیم شود، مطالب مهمی است که این رساله جای بررسی آنها نیست. اجمالاً باید همه در این مطلبی که پیشنهاد می‌کنم و از مسائل بسیار حیاتی عالم اسلام است، فکر کنند و طرح بدهند و کوشش نمایند که هرچه زودتر - به نحوی که عقلا و دوراندیشان و مخلصان شیعه و اهل سنت آن را تصویب نمایند - جامه عمل بپوشد و بحث در این موضوع، موجب اختلاف تازه یا تشدید آن نگردد:

﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾<sup>۱</sup>

این مسلمانان هستند که با نیروی اتحاد، هم اکنون با مسلمانان اریتره، فلسطین، فیلیپین، بلغارستان، یوگسلاوی، سومالی، برمه، چین<sup>۲</sup> و نقاط دیگر همدردی کرده و در مجامع رسمی بین المللی، یکدیگر را تأیید و پشتیبانی می‌نمایند.

بحمدالله، هر روز زمینه برای مستحکم‌تر شدن وحدت اسلامی که اساس و پایه وحدت آزاد و انسانی جهانی است، فراهم‌تر می‌شود

---

↔ خدا و لغو کامل استعباد و استضعاف، آشکار شده و دنیای متحیر به ویژگی‌های مکتب اسلام در رفع سرگردانی‌های کنونی، تا حدی متوجه گردیده است.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۲۶.

۲. و اخیراً با مسلمانان مظلوم افغانستان، که گرفتار وحشیانه‌ترین هجوم‌ها از سوی روسیه شدند، مسلمانان جهان، غیر از معدود سرانی که با روسیه بند و بست داشته یا نوکر روسیه هستند، با آنها همدردی می‌نمایند و مصایب آنها را مصیبت خود می‌دانند.

و روز به روز جنبش طرد برنامه‌ها و نظامات غیر اسلامی و مطالبه برقراری نظام اسلامی در مسلمانان قوی‌تر می‌گردد.

صدها میلیون مسلمان، در آفریقا و آسیا، استعمار را از سرزمین‌های خود بیرون رانده‌اند، و این ملت مصر است که با بیرون کردن بیش از بیست هزار کارشناس و افراد روسی، خود را از خطر سلطه کمونیسم نجات داده و بازگشت خود را به نظام اسلامی رقم زده است.

و این ملت پاکستان است که حکومت غرب پرست را ساقط می‌کند و تعطیلی یکشنبه را لغو و به جای آن تعطیلی جمعه را رسمی می‌نماید و اجرای کامل نظامات اسلامی را عنوان می‌نماید.

و حتی این ملت ترکیه و دانشجویان مسلمان آن هستند که پس از پنجاه سال اختناق رژیم تحمیلی و ضد اسلامی و استعمارگر، به پا خاسته و شعایر اسلام را احیا می‌کنند و به سوی اسلام می‌روند و بازگرداندن مسجد ایاصوفیه را به اسلام، و اخراج رهبر اخلاص‌گر دولت ملیون مسیحی را از اسلامبول مطالبه می‌نمایند.

خلاصه تقریباً در همه جا، چه در کشورهای به اصطلاح آزاد شده اسلامی؛ مثل پاکستان، بنگلادش، مصر و اندونزی و چه در کشورهای آزاد نشده، جنبش اسلام‌خواهی و مطالبه عمل به احکام اسلام و شعار «سرزمین‌های اسلام، برای اسلام و مسلمانان»<sup>۱</sup> کم و بیش دیده می‌شود.

۱. شعار «سرزمین‌های عرب، یا نفت عرب، برای عرب» و مانند آن، اسلامی نیست

بر مسلمانان لازم است که از فرصت استفاده کرده و به وحدت اسلامی تمسک جویند تا رسالت جهانی اسلام را به جهانیان برسانند و ناتوانی و ضعفی را که در اثر اختلافات و بدگمانی‌ها و جهل به حقایق دین، و خیانت‌ها و تحریکات و تلقینات سوء و اضلال استعمار، پیکر جامعه مسلمان را رنجور و نحیف ساخته با اتحاد و اتفاق و حسن ظن و حمل به صحت و گذشت و اصلاح ذات بین و رعایت حقوق اخوت، برطرف سازند. و مسائل و مباحث سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اعتقادی را فقط و فقط به منظور تحقیق و کاوش و ظاهر شدن اندیشه‌های اصیل اسلامی و کمک به پیشرفت و ترقی نسل معاصر، طرح و در چهارچوب تعالیم جامع اسلامی بررسی نمایند و در این باب جاه‌طلبی و شهرت‌خواهی و عناد و لجاج و خودرأیی را کنار گذاشته و از مکتب‌های بیگانگان و مزدوران استعمار الهام نگیرند و از مطرح کردن مسائلی که فعلاً طرح آن لزومی ندارد - غفلت جامعه از بررسی آن، زیانی به جایی نمی‌زند - بسا به موجب اختلاف و جدایی و جدال گردد، خودداری نمایند و بی‌سبب دودستگی و تفرق ایجاد نکنند و به اسم تحقیق و روشن کردن افکار، جامعه‌ای را که باید به جبران عقب‌ماندگی‌های خود بپردازد و در رشته‌هایی از صنعت و علوم تجربی که از دیگران عقب مانده، هرچه زودتر و سریع‌تر پیش برود، از کار و تلاش باز ندارند.

---

↔ و برای منحرف کردن افکار مسلمانان در جهت مبارزه با شعار اسلامی «سرزمین‌ها و معادن اسلام، برای اسلام» عنوان شده است.

## تذکر دیگر

هوشیاری و بیداری ملت اسلام، دشمنان را نگران ساخته و منافع استعمارگرانه آنها را سخت در خطر انداخته است، پس افراد مزدوری را استخدام کرده‌اند که بر وحدت اسلامی و اتحاد مسلمانان ضربه وارد کنند و مسلمانان را به خود مشغول، و از مسیر ترقی و حرکت و جهاد خارج نمایند و مسایلی را طرح کنند که موجب گمراهی افکار و حمله به عقاید و تاریخ و مقدسات و قلب و تحریف حقایق باشد، تا فکر و قلم اندیشمندان و علما و نویسندگان و گویندگان را متوجه دفع شبهات و گمراهی‌ها و جلوگیری از انحراف افکار و دفاع از حقایق و عقاید و تاریخ و معارف گرداند، و از پرداختن به مسایل دیگر که استعمار را به سوی جهنم سقوط می‌برد، باز دارد.

آنان حتی به اسم توحید و اتحاد اسلامی و دعوت به ترک شرک و نفی غلو - و این گونه الفاظ و مفاهیم که مورد قبول هر مسلمان است - هرچند روز یک بار، آتش اختلافی را روشن می‌نمایند، و پس از آنکه در اثر بیداری مردم، آن آتش خاموش و آن نغمه فراموش شد، آتش دیگری روشن، و نغمه تازه‌ای را ساز می‌کنند.

بر مسلمانان است با این صداها و فریادهای تفرقه‌انداز را از هر حلقومی که بلند شود، ساکت کنند، و کلام حکمت نظام امیرالمؤمنین علیه السلام را در نظر گرفته تا مانند «اتِّبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ؛ از هر صدایی پیروی کردن» نشوند و مفاهیم و الفاظ و اصطلاحات و برنامه‌های اسلام

را از راه‌هایی که صحت آن تضمین و به گواهی رهبر اسلام رسیده، فراگیرند.

### پیرامون مقام ولایت

از جمله چندی است که عوامل مزدور و مغرض و مأمور - که به هویت آنها اشاره شد - به مقامات قدسیه انبیا و اوصیا، متهتکانه و بی‌ادبانه جسارت کرده و شؤون و مراتب مسلم و معلوم آنها را انکار می‌کنند و می‌خواهند از این راه جنگ داخلی برپا کرده، تشکل و هم‌بستگی نیرومند مسلمانان را در برابر دشمنان اسلام و مزدوران الحاد و استعمار ضعیف نمایند. یکی را بر می‌انگیزند تا فضایل و علوم لدنی آنها را انکار کند، و دیگری را مأمور حمله به حریم ولایت آنها می‌سازند و شؤونی را که خداوند متعال به آن بزرگواران عطا کرده است، حاشا می‌نمایند. حتی پای جسارت را فراتر گذاشته، با نواصب و دشمنان اهل بیت رسالت هم‌صدا شده، پیروی از یزید، معاویه، زیاد، ابن زیاد، حجاج و متوکل را شعار خود ساخته، و آیین بنی‌امیه و دشمنان آل محمد علیهم‌السلام را نوسازی می‌نمایند.

پاره‌ای هم با تأویلات و تفسیرهای نادرستی در پیرامون مسایلی مانند عصمت، طهارت، شفاعت، ولایت، وصایت و امامت می‌خواهند خود را روشن‌فکر جلوه دهند، تا تنی چند از افراد خام و روشن‌فکر زده را به دور خود جمع کرده، در مقاصد جاه‌طلبانه خود از آنها استفاده نمایند.

راجع به ولایت تکوینی و تشریحی نیز باب بحث و انکار را باز کرده، و خوشبختانه یا متأسفانه، بیشتر آنان که در انکار آن مبالغه دارند، معنی صحیح آن را درک نکرده و ندانسته و متعصبانه و از راه لجاج و عناد انکار می‌کنند، چنان‌که از معترضان و مخالفان آنها نیز بسیاری از ناحیه علم و آگاهی هم طراز آنها هستند.

از این جهت بسا می‌شود که سلب و ایجاب طرفین وارد بر دو موضوع شده و آنچه یک نفر اثبات و از آن دفاع می‌نماید، غیر آن چیزی است که دیگری انکار و رد کرده است و مفهوم ولایت تکوینی و ولایت تشریحی نزد کسی که آن را رد می‌کند، مفهومی است که اثبات کننده ولایت تکوینی و تشریحی هم آن را رد می‌نمایند و در نظر اثبات کننده نیز مفهومی است که رد کننده هم آن را اثبات می‌کند و اگر طرفین بفهمند نفی و اثبات آنها در دو مورد است و به هم ارتباط ندارد، می‌فهمند که نزاع آنها لفظی بوده و ناآگاهی و ترک تحقیق باعث آن شده است.

پاسخ‌هایی پیرامون این دو جمله داده شده است؛ ولی به نظر می‌رسد به طور کافی روشن کننده این مطلب نیست و محل بحث را تعیین نمی‌کنند و موارد لفظی بودن این بحث و موارد حقیقی بودن آن را آشکار نکرده‌اند.

البته پاره‌ای هستند که عامدانه و مغرضانه و مأموران، راه خلاف را می‌پویند و حتی ادعیه‌ای مثل "جوشن کبیر" که تمامش ذکر خدا و اسماء الحسنی و توحید است و کتاب‌هایی مثل "الغدیر" را خرافات

می‌گویند و ولایت تکوینی و تشریحی را بر هر معنی انکار می‌کنند، حتی از ابن تیمیه‌ها و ابن قیم‌ها و ابن حطان‌ها و نواصب دیگر هم در دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام پیش افتاده‌اند؛ ولی بیشتر کسانی که در میدان این مجادلات کشیده شده‌اند، فریفته الفاظ گردیده‌اند که اگر بفهمند منکران مأمور و مزدور چه قصدی داشته و چه حقایق مقدّس و ثابتی را انکار می‌کنند، از آنها بی‌زاری می‌جویند.

قسمتی از این کتاب به طور اختصار، توضیحی است راجع به این دو موضوع (ولایت تکوینی و ولایت تشریحی) که در دو بخش تنظیم شده، در بخش اول که به منزله مقدمه است، بعضی از مطالب بسیار مهم و اصولی تذکر داده شده که در درک حقیقت این بحث و اطراف و جوانب آن مفید بوده و دانستن آن، با قطع نظر از این بحث نیز کمال لزوم را دارد. و در بخش دوم - ان شاء الله تعالی - توضیحات و تحقیقات پیرامون ولایت تکوینی و ولایت تشریحی به عرض پژوهشگران و جویندگان حقایق می‌رسد.

امید است برای روشن شدن اذهان و حفظ وحدت کلمه مسلمین و جلوگیری از تفرقه، مؤثر باشد.

«إِنْ أَرَدْتُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»



**بررسی و تذکر**  
**چند مطلب مهم**

## بررسی و تذکر چند مطلب مهم

پیش از ورود در اصل بحث، بررسی چند موضوع مهم لازم است؛ زیرا این بررسی، هم در روشن شدن حقیقت و اطراف و جوانب این بحث مؤثر است و هم مستقلاً شامل چند رشته از مسائل بزرگ و اساسی اعتقادی و فکری است که در متن معارف توحیدی و اسلامی قرار دارد:

### ۱ - توحید و پرهیز از شرک و غلو

در میان مسائل و اصولی که دعوت اسلام بر آن قرار دارد، موضوع و پایه‌ای مهم‌تر و اساسی‌تر از «توحید» نیست. چنان‌که عقیده‌ای خطرناک‌تر و فاسدتر و باطل‌تر از «شرک» و «غلو»<sup>۱</sup> نیست، آن را باید اثبات کرد و هرچه روشن‌تر و وسیع‌تر و خالص‌تر و پاک‌تر فراگرفت و این را باید طرد کرد و از صور و مظاهر و نمایش‌های گوناگونی که دارد، فکراً و عملاً پرهیز کرد و جلوگیری نمود:

﴿... وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ

---

۱. غلو اعم از شرک است؛ مثلاً قول به تقدیس انبیا از اکل و شرب و منافات آن با مقام نبوت، غلو است؛ اما شرک نیست.

أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ؛<sup>۱</sup>

«... هرکس به خدا شرک آرد همانند آن است که از آسمان درافتد و مرغان در فضا بدنش را با منقار بربایند، یا بادی تند او را به مکان دور درافکند».

در مسأله ولایت تکوینی و تشریحی و مقامات و فضایل انبیا و اولیا علیهم السلام باید کمال توجه را به این دو موضوع داشت، تا توحید با تمام شعب و اقسامی که دارد، صد در صد محفوظ باشد و به حریم آن تجاوزی نشده و از خلوص آن، چیزی کم و کاست نگردد، و مخلوق در مرتبه خالق و ممکن در مرتبه واجب شناخته نشود، و شرک و غلو پیش نیاید و از افراط در عقیده به شؤن انبیا و اولیا و نبوت و ولایت که فکر و عمل شخص را به شرک و غلو گرایش می‌دهد، جلوگیری شود. از سوی دیگر، از تفریط نیز باید پرهیز کرد و به نام گریز از شرک یا غلو، نباید فضایل و مقامات و مناصب و شؤنی را که انبیا و ائمه علیهم السلام دارند، انکار نمود و به "ولایت" که خود نیز شعبه‌ای از "توحید" است - حمله کرد و کمالات و مقامات انسان‌های نمونه و برتر را - که باید از آنها کسب معارف توحیدی کرد، و کشتی نجات بشریت هستند - منکر شد.

بدیهی است مطلوب، دقیق و حساس است و در این میان، شناخت

۱. سوره حج، آیه ۳۱.

صراط مستقیم کمال لزوم را دارد، و در بعضی از موارد و دقایق آن، فقط علمای متفطن و متبحر و زحمت کشیده در قرآن و احادیث اهل بیت علیهم السلام می توانند اظهار نظر نمایند، و راه میانه و منزّه و پاک را از افراط و تفریط مشخص سازند و به دیگران هم نشان دهند، که متأسفانه هم افراط و هم تفریط، بسیاری را گمراه کرده است و بعضی مسایلی را غلو پنداشته اند که اعتقاد به آنها در حقّ انبیا و ائمه علیهم السلام نه فقط غلو نیست؛ بلکه در حقّ دیگران هم جواز و امکان آن مسلم است. و از سوی دیگر، برخی هم به اندازه ای بی پروایی و بی احتیاطی کرده اند که گرفتار تعطیل و تشبیه و شرک و حلول و اتحاد و تاریکی ها و گمراهی های گوناگون گردیده اند:

﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾؛<sup>۱</sup>  
أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنَ الشِّرْكِ وَالْغُلُوِّ وَالْإِلْحَادِ وَالتَّشْبِيهِ وَالتَّعْطِيلِ،  
وَمِنَ التَّقْصِيرِ فِي مَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِهِ وَمَنَاصِبِهِمْ وَمَقَامَاتِهِمْ.

## ۲- تفویض، شرک و باطل است

تفویضی که باطل و خلاف توحید است، دو معنی دارد:  
اول اینکه: بندگان در کارهای خود مستقل و فاعل بالاستقلال باشند و قضا و قدر الهی در کار نباشد، افعال عباد از حیثه اراده و نظم عام الهی در عالم خلقت خارج باشد.

۱. سوره مائده، آیه ۶۴.

دوم اینکه: امر خلق، رزق، اماته، احیا، شفای بیماران، برقراری نظامات و تدبیر کاینات، به حجج الهی علیهم السلام یا به غیر ایشان واگذار شده باشد که فاعل بالاستقلال در این امور باشند و خدا از تدبیر امور و افعال کناره‌گیری کرده و عالم را به غیر خود سپرده باشد.<sup>۱</sup>

واضح است که تفویض به این دو معنا، خلاف براهین عقلی و ادله شرعی است.

### اما از نظر عقلی:

از این رو که استقلال غیر خدا در افعال و تدبیر امور کاینات، هر چند به اقدار خدا باشد و حادث بوده و ازلی نباشد، منافی با ذات ممکن است که بی استقلال و عین وابستگی و تعلق و ارتباط به واجب الوجود است؛ خواه مجعول بالذات، ماهیات باشند یا حقایق وجودیه. و فرض وجودی غیر از خدا که به نحو استقلال و استبداد، منشأ جعل و خلق و مبدأ وجود باشد، مستلزم خلف و خروج آن از امکان به وجوب، و از ارتباط به استبداد و از تعلق به استقلال است و این، علاوه بر اینکه محال است، عین شرک است.

و خلاصه، مستقل و فاعل بالاستقلال شناختن غیر خدا - حتی در افعال شخصی - شرک است؛ زیرا فاعل بالاستقلال و وجود مستقل مطلق، منحصر به خدا است و فرض استقلال برای غیر خدا، اگرچه در

---

۱. تفویض در امور تشریحی و جعل و وضع تکالیف نیز آمده است که در آینده، جداگانه از آن بحث خواهد شد. ان شاء الله.

حیثیتی از حیثیات باشد، فرض محال و شرک است، هر چند آن استقلال به جعل الهی باشد، خواه به جعل تألیفی و ترکیبی باشد و خواه به جعل بسیط.

بدیهی است که امور مستحیله متعلق هیچ‌گونه جعل واقع نخواهد شد.

واما از نظر شرع:

پس کافی است در رد آن، آیه شریفه:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا  
بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»<sup>۱</sup>

«یهود گفتند: دست خدا بسته است، به واسطه این گفتار دروغ، دست آنان بسته شده و به لعن خدا گرفتار گردیدند؛ بلکه دو دست خدا گشاده است».

و نیز آیه کریمه:

«كُلٌّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»<sup>۲</sup>

«هر که در روی زمین است دست خودش فنا و نابودی است».

و آیات زیادی که راجع به امر رزق و خلق، کشف ضرر، وجوب توکل به خدا و غیر اینها وجود دارد.

روایات بسیاری مثل حدیث معروف:

۱. سوره مائده، آیه ۶۴

۲. سوره الرحمن، آیه ۲۹.

«لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ؛ لَكِنَّ أَمْرًا بَيْنَ أَمْرَيْنِ»<sup>۱</sup>؛

«نه جبر است و نه تفویض؛ بلکه امری است میان این دو».

و حدیثی از حضرت رضا علیه السلام:

«مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَفْعَلُ أفعالَنَا، ثُمَّ يُعَذِّبُنَا عَلَيْهَا، فَقَدْ

قَالَ بِالْجَبْرِ. وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ فَوَّضَ أَمْرَ الْخَلْقِ وَالرِّزْقِ إِلَى

حُجَجِهِ عليه السلام، فَقَدْ قَالَ بِالتَّفْوِيضِ. وَالْقَائِلُ بِالْجَبْرِ كَافِرٌ،

وَالْقَائِلُ بِالتَّفْوِيضِ مُشْرِكٌ»<sup>۲</sup>.

### ۳- قدرت غیر مستقل و باذن الله

قادر بودن عبد، به طور ارتباط و غیر مستقل و باذن الله، بر اماته  
واحیا و شفای بیماران و خلق و رزق، نه به عنوان اداره امور و خلق  
خلایق و ترتیب دادن نظام کلی ارزاق و برقرار داشتن سازمان کاینات؛  
بلکه طبق حکم و مصالح عارضی و ثانوی، که در داخل این سازمان  
مناسب می شود، شرک نیست.<sup>۳</sup>

با این حال، اطلاق بعضی از اسما - که اختصاص آن به خدا ثابت  
نیست - به کسی که چنین قدرتی به او اعطا شده و همچنین استناد

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۲۴.

۲. بحار الانوار، طبع جدید، ج ۲۵، ص ۳۲۸، رقم ۳.

۳. اعطای این قدرت به عبد، به دو نحو متصور است:

یکی اینکه: به شخص، تسلط و قوه و نیرویی بخشیده شود که بتواند به اذن خدا کارهایی  
انجام دهد.

دیگر اینکه: اشیا مطیع و فرمانبر او گردند و به قدرت و اذن خدا به نحوی گردند که عبد در  
آنها تصرف نماید؛ مانند نرم شدن آهن برای حضرت داود علیه السلام.

افعالی که به طور حقیقت به خدا استناد داده می‌شود، به کسی که در شرایط مذکور، فعلی از او صادر می‌گردد، توقیفی و محتاج به دلیل و اذن شرع است، و حداقل باید گفت: در مواردی جایز است که قراین یا قرینه ظاهری از حال و مقال باشد که به هیچ وجه شائبه شرک و استقلال در بین نیاید، لذا قرآن مجید در یک مورد می‌فرماید:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ﴾؛<sup>۱</sup>

«خدا است که ارواح خلق را می‌گیرد».

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿تَوَفَّيْتَهُمْ رُسُلُنَا﴾؛<sup>۲</sup>

«فرستادگان ما او را می‌میرانند».

و نیز:

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ﴾؛<sup>۳</sup>

«ملائکه جان آنان را می‌گیرند».

بنابراین، اطلاق بعضی از اسماء الحسنی، مثل «الرازق»، «الممیت»، «المحیی»، «الفالق» و «الخالق» به غیر خدا به طور اطلاق، خواه آن غیر ملائکه باشد یا غیر ملائکه جایز نیست، و جواز و عدم جواز آن بر حسب موارد، و بر حسب اسماء الله ملاحظه می‌شود. لذا و بر اساس همین جهت که بیان شد، می‌بینیم به کسی که زمین موات را احیا می‌کند،

۲. سوره انعام، آیه ۶۱.

۱. سوره زمر، آیه ۴۲.

۳. سوره نحل، آیه ۲۸ و ۳۲.



«محيی» می‌گویند و شائبه و توهم شرک در آن نیست؛ زیرا قرینه است که معنایی که از اسم «المحيی» در هنگام اطلاق آن بر خدا اراده می‌شود از آن اراده نشده، بلکه مجاز است؛ زیرا به لحاظ اینکه او اسباب و معونات زنده شدن زمین را با رویدن نبات در آن، فراهم می‌سازد، به او مُحیی می‌گویند. چنان‌که به زمین هم، به لحاظ آنکه در آن اشیای زنده رویده می‌شود، «محيات» می‌گویند،<sup>۱</sup> اما زنده ساختن زمین و رویاندن نبات، فعل خدا است.

باری، غرض این است که در امثال این موارد، قرائن در کار است و هیچ شائبه و توهم شرکی در بین نیست، و اگر به احیا کننده زمین مُحیی بگویند و عمل احیا را به او نسبت دهند، با احیای ارضی که در آیات:

﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾؛<sup>۲</sup>

«بدانید که خداوند زمین را بعد از مردنش زنده می‌گرداند».

و نیز:

﴿وَأَيُّ لَهِمُّ الْأَرْضِ الْمَيِّتَةِ أَحْيَيْنَاهَا﴾؛<sup>۳</sup>

«و یک برهان آن است که ما زمین مرده را زنده می‌کنیم».

۱. ممکن است گفته شود، «حيات» چون معنایی مشترک است بین تمام موجودات زنده و آن عبارت است از مبدئیت شیء برای ظهور آثار و خواص خود، از این جهت چون محیی و معطی این مبدئیت خدا است لذا محیی تمام موجودات او است و چون عمل محیی، این مبدئیت را به ظاهر فعلیت می‌دهد، به او محیی و به زمین محیات اطلاق می‌شود به هر حال این اطلاق مجاز باشد یا حقیقت، در آنچه ما در صدد تحقیق آن هستیم تفاوت نمی‌کند و مثال را تغییر نمی‌دهد.

۲. سوره یس، آیه ۳۳.

۳. سوره حدید، آیه ۱۷.

اشتباه نمی شود. و تفاوت مفهوم این دو اطلاق را، هر کس اندک ذوق و معرفتی داشته باشد، به وضوح درک می کند.

نکته دیگری که گاه مانع از جواز اطلاق بعضی از اسماء الحسنی، بر صاحب قدرت ارتباطی و اذنی و غیر مستقل است، این است که برخی از این اسماء، عند الاطلاق، دلالت بر استمرار تلبس ذات به آن دارد، مثل «الفیاض»، «المحیی»، «الممیت» و «الرّزاق»، در حالتی که ظهور قدرت اذنی، چون بر حسب مصالح و حکمت های خاصه است، موارد آن بسیار نادر، بلکه در برابر ظهور قدرت استقلال و ذاتی حق «اندر من النادر» است و پیوسته و لایزال نیست. و این مقدار، مجوز صحّت اطلاق این اسما به طور مطلق نمی شود. به علاوه، از اطلاق این اسما بر خدا چیزی فهمیده می شود که از اطلاق آن بر غیر خدا فهمیده نمی شود. مثلاً اگر فرض کردیم اطلاق «الشافی» بر طبیب، دوا، دعا کننده و کسی که به اذن خدا می تواند بیماران را شفا دهد، مانند عیسی علیه السلام جایز باشد، از آن معنایی که هنگام اطلاق آن بر خداوند متعال اراده می شود، اراده نمی گردد. خدا شافی مطلق و بالذات و شافی بالاستقلال است و پزشک و دارو و تشخیص پزشک و اثر دارو و دعا و استجاب و اذن در شفا همه و همه اسبابی هستند که «او» فراهم ساخته است و آنجا هم که دوا اثر می کند، و پزشک بیماری را معالجه می کند و دعا مستجاب می شود، و عیسی کور مادرزاد را شفا می دهد، شافی او است، اما تشخیص پزشک و تأثیر دارو و دعا و فعل عیسی

علی نبینا و آله و علیه السلام - هر یک، از اسباب عادی یا غیر عادی شفا می‌باشند که تشخیص پزشک به توفیق و هدایت خدا و تأثیر دارو به جعل خدا و اثر دعا - که سبب غیر طبیعی است - به استجاب آن از جانب خدا و فعل عیسی هم - که سبب غیر عادی است - به اذن خدا می‌باشد. بنابراین، اگر هم کسی این اشیا را شافی خواند، مفهومش با مفهوم «الشافی» که به خداوند اطلاق می‌شود، از زمین تا آسمان و از ممکن تا واجب تفاوت داشته و با یکدیگر اشتباه نمی‌شوند. آن شفا، اثر عالم غیب و غیب این عالم است و این شفا، اثر اسباب طبیعی یا عادی است که این اسباب نیز مثل خود شفا، آیه و نشانه و اثر عالم غیب است ﴿قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ و درک تفاوت و مغایرت مفهوم «الشافی» اگر بر غیر خدا اطلاق شود، خصوصاً اگر اطلاق کننده، موحد و خداشناس باشد، با مفهوم آن وقتی بر خدا اطلاق می‌شود، مثل درک مفهوم «المحیی» است که گفتیم هر صاحب ذوق آن را درک می‌نماید.

#### ۴ - اداره سازمان کاینات به اذن خدا

ممکن است مدیریت کلی سازمان کاینات را، به نحوی که مستلزم شرک نباشد، به این‌گونه عنوان کرد: عقلاً مانعی ندارد که اداره سازمان کاینات را به اذن خدا، انسان کاملی مانند نبی و ولی وقت عهده دار باشد، نه به نحو استقلال که اشکالات عقلی لازم بیاید و محاذیر عقیده یهود که می‌گویند: ﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ﴾، پیش بیاید، بلکه به این نحو که فرد مذکور جزء جنود حق و مظهر مرتبه: ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ باشد و اداره امور

کاینات توسط او، ظهور مدیریت مستقل ازلی و غیر منقطع دائمی الهی باشد، چنان که این منصب به طور جزئی برای ملائکه ثابت است و هر کدام از آنان - باذن الله تعالی - در پستی انجام وظیفه و مأموریت می کنند و آیات قرآن مجید، مثل: «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا»<sup>۱</sup> و «فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا»<sup>۲</sup> و احادیث بر آن دلالت دارند، مانعی ندارد که به طور کلی - اما به همان نحو که برای ملائکه ثابت است - برای فردی از افراد بشر، که اکمل خلاق باشد، ثابت باشد.

این احتمال - اگرچه شرک نبوده و اعتقاد به آن کفر و خلاف ضرورت نیست، بسا که بعضی از اخبار ضعیف دلیل آن شمرده شود - ثابت نیست، و دلیل محکمی از قرآن کریم و احادیث صحیح و معتبر، بر اینکه سازمان کاینات به طور کلی به نبی یا ولی و گذار شده، و نبی یا ولی، عامل مطلق مشیت الله و اراده الله است وجود ندارد هر چند ممکن است بعضی از اطلاقات را عده ای دلیل بگیرند، اما آنچه به نظر حقیر رسیده و فعلاً در نظر است، این اطلاقات برای اثبات این مطلب کافی نیست. علاوه بر آنکه ظواهر آیات زیادی دلالت دارند که بسیاری از افعال را خداوند متعال بلاواسطه انجام می دهد:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۳</sup>

«فرمان نافذ خدا چون اراده خلقت چیزی را کند به محض

اینکه بگوید موجود باش بلافاصله موجود می شود».

۱. سوره نازعات، آیه ۵.

۲. سوره ذاریات، آیه ۴.

۳. سوره یس، آیه ۸۲.

و اگر هم قابل حامل بر فعل به واسطه بدانیم، یا حمل بر مجرد صدور فعل از او بنماییم - خواه با واسطه باشد یا بدون واسطه - با توجه به اینکه موارد بسیاری در قرآن و حدیث است که با عدم قرینه اطلاق و استناد فعل به خدا داده شده است و ظاهر در فعل بدون واسطه است، این همه ظواهر را نمی توان توجیه و برخلاف ظاهر حمل کرد. در هر صورت این ادعا دلیل محکمی ندارد، و قول به آن قول به غیر علم است.

و اگر گفته شود: به ملاحظه بعضی از احادیث، مثل:

«نَزَّلُونَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ»؛

«ما را از مرتبه ربوبیت و خدایی پایین آورید، سپس هر چه

می خواهید در فضل ما بگویید».

این مقام و منصب برای آن بزرگواران ثابت است.

جواب این است که:

اولاً: اعتبار این حدیث محقق نیست و ضعیف است.<sup>۱</sup>

ثانیاً: این حدیث دلالت ندارد بر اینکه مناصب و افعالی را که شک در تلبس و صدور آن از آنها داریم، بر ایشان ثابت کنیم و محقق الوقوع بگیریم، مثلاً معجزه‌ای را که شک در صدور آن داریم، جهت وجود این

۱. ذیل حدیث «و قولوا فی فضلنا ما شئتم» به عین این لفظ یا مضمون آن، از تحف العقول و احتجاج و بصائر الدرجات، نقل شده است مراجعه شود به کتب مزبور و جلد ۲۵ بحار الانوار چاپ جدید، باب نفی غلو.

خبر، صادر بدانیم یا هر بخشش و اعطا و هر صدقه و هر فعل مستحب را به آنها نسبت دهیم، بلکه فقط در این موارد، نفی امکان این منصب یا صدور معجزه کذایی از آنها جایز نیست، اما مسأله این است که امکان، غیر از وقوع است.

**ثالثاً:** نفی این منصب از نبی و امام، دلیل بر عدم کمال نفس قدسی آنها، و عدم صلاحیت و شایستگی نفسانی آنها برای این منصب نیست؛ زیرا ممکن است به رعایت مصالحی که خدا داناتر است، یا موانعی این منصب برای آنها نباشد، تا مردم غرق در توجه به واسطه نشده و از ذی الواسطه غافل نگردند، و قبل از واسطه و با واسطه و بعد از واسطه و بدون واسطه، خدا را دیده و به او توجه کنند، و او را قاضی الحاجات و کافی المهمات و مجیب الدعوات و اقرب من جبل الوریث، بدانند.

**رابعاً:** چنان که قبلاً گفتیم، توجیه و حمل تمام ظواهر قرآن که دلالت بر این دارند که صدور بسیاری از افعال از خداوند متعال بدون واسطه است، عرفی نیست و دلالت فی الجملة آنها بر صدور افعالی از خدا بدون واسطه قابل انکار نیست، بنابراین با اتکا به مدارکی مانند: «قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ» نمی توان دست از این ظاهر برداشت.

#### ۵- پیرامون غلو

اعتقاد به امکان اینکه خداوند، ممکنات را مطیع و فرمانبر بشری قرار دهد، یا بشر مانند فرشته، مناصب یا مأموریت هایی در داخل سازمان کاینات و رتق و فتق امور و امر خلق و رزق داشته باشد، مثل

ملائکه صورت گر، یا ملائکه موکل بر امطار و سحاب و حتی حاملان عرش، شرک نیست ولی بعضی ممکن است از طریق «غلو» این گونه عقاید را مورد اشکال قرار دهند و بگویند: «این مناصب از خواص ذاتی ملائکه است و بشر این خواص را ندارد و اعتقاد به اینکه فردی از افراد بشر این مناصب را دارد، اعتقاد به ارتفاع و خروج او از عالم بشریت است، مانند اینکه کسی بگوید، انبیا مثل ملائکه بالذات خوردن و خوابیدن و خسته شدن و بیماری و گرسنگی و تشنگی و رنج و درد ندارند. این عقیده اگرچه شرک نیست چون ملائکه این عوارض را ندارند، ولی غلو است. بنابراین اگر کار و عملی که مقتضای ذات بشری نیست، از نبی و ولی ظاهر شود، خرق عادت بوده و حقیقتاً فعل خدا است.»

اما پاسخ از این توهم این است که:

اولاً: از کجا می‌گویید مداخله ملائکه در اموری که مأموریت دارند، و مناصبی که برعهده دارند، از خواص ذات آنها است، تا بنا بر اینکه خاصه مشترک بین آنها و انسان نباشد، قول به آن نسبت به بشر غلو باشد؟ بلکه ممکن است مأموریت و منصب باشد و بعضی از افراد بشر نیز مانند آنها مناصب غیبی داشته باشند. مانند بنده‌ای که در سوره کهف، شرح ملاقات حضرت موسی علیه السلام با او مذکور است، و مأموریت‌های غیبی و باطنی و غیر عادی انجام می‌دهد. و مؤید اینکه این مناصب خاصیت ذات ملائکه نیست، این است که هر کدام از

ملائکه، قائم به منصبی و مختص به مأموریتی هستند، در حالی که اگر خاصیت ذات آنها بود، باید همه دارای تمام این مناصب باشند، و قول به اینکه هر فردی از ملائکه خاصیت ذاتی جداگانه‌ای دارد که اقتضای مقام خاصی را دارد، مستلزم قول به این است که ملائکه انواع مختلف هستند و چه انواع مختلف باشند و چه نباشند، این جهت که مداخله آنها در امور کاینات، خاصیت ذات آنها باشد، آن هم نه خاصیت مشترک بین آنها و انسان، مردود است.

**ثانیاً:** اگر از خواص ذات آنها باشد، خاصیت مشترک بین آنها و بشر است؛ زیرا چنان‌که گفته شد بعضی از افراد بشر نیز از این‌گونه مناصب سرّی و مخفی و غیر عادی دارند. و اگر گفته شود: پس چرا تمام افراد بشر این مداخله را ندارند؟ ممکن است جواب داده شود که اصل این خاصیت، در بشر هست ولی ممکن است ظهور آن شرایطی داشته باشد، یا موانعی از ظهور آن منع کنند، یا عللی اصل آن را فاسد و باطل نمایند.

**ثالثاً:** جماعتی از حکما و فلاسفه چنان‌که خواهیم گفت - خرق عادت و قدرت بر تصرف در اکوان را لازم ذات نبی و ولی می‌دانند. و حداقل این رأی، این است که قدرت بر تصرف، از لوازم ذوات و نفوس کامله است، خواه ملک باشد، خواه بشر.

**رابعاً:** اگر بگوییم: قدرت غیر عادی بر تصرف در اکوان و اطاعت و فرمانبری مخلوقات، از بشر، ذاتی او نیست، از کجا بگوییم حصول



این قدرت یا اطاعت، و فرمانبری کاینات از بشر، منافی با ذات او است،<sup>۱</sup> چنان‌که در عوارض دیگر نیز همین‌طور می‌توان گفت. مثلاً سهو و نسیان برای بشر امکان دارد، اما ضروری نیست و چنان نیست که بشر «واجب السهو والنسیان» باشد، چنان‌که مراتب و موارد سهو و نسیان و همچنین تذکر و توجه، به حسب همه افراد امکان دارد، ولی این مراتب برای همه واجب نبوده و اتفاق نمی‌افتد. و با چنین تحقیقی، می‌توان وفق و سازگاری داد بین قولی که قائل به سهو نفوس کامله است که مراد او امکان ذاتی سهو آنها باشد. هرچند خلاف ظاهر کلام او و استدلال او است. و بین قولی که قائل به عدم جواز سهو است، به اینکه مراد او نفی امکان وقوعی آن است. و این نظر در ملائکه هم جاری است.

بنابراین، هیچ مانعی ندارد که انبیا و اولیا، تحت رعایت‌های خاصی این مناصب را داشته باشند، و مثلاً از سهو و نسیان مصون باشند و غلوی در این فرض نمی‌شود و احتمال غلو ناشی از عدم تحقیق و بررسی موضوع است.

امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله در خطبه قاصعه می‌فرماید:

«وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صلی الله علیه و آله مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَكْبَرَ مَلِكٍ مِنْ

۱. چنان‌که در ملائکه نیز بعضی از مناصب و صفاتی که دارند، بیشتر از اینکه منافی با ذات آنها نیست، ثابت نمی‌باشد و ذاتی بودن تمام مناصب و صفات آنها معلوم نیست.

مَلَائِكَتِهِ يَسْأَلُكَ بِهٖ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ اخْلَاقِ الْعَالَمِ  
لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ»<sup>۱</sup>

«خداوند بزرگ‌ترین فرشته‌ای از فرشتگانش را از وقتی که پیغمبر ﷺ از شیر گرفته شده بود همنشین آن حضرت گردانید که او را در شب و روز به راه بزرگواری‌ها و خوی‌هایی نیکو سیر دهد».

و اینکه یک نفر تحت نظر خاص تربیت و رعایت الهی یا جنود غیبی حق باشد و دیگری نباشد، امر نادری نیست و:

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»<sup>۲</sup>

«خدا بهتر می‌داند که رسالت خود را در کجا مقرر دارد».

مثلاً یک نفر صدقه می‌دهد، یا صلوة رحم می‌کند، یا دعا می‌نماید، بلا از او دفع می‌گردد، و جنود غیبی الهی از او نگهداری می‌نمایند و به او کمک می‌دهند. یا یک نفر صدقه نداده و قطع رحم کرده است، عمرش کوتاه گردیده و ملائکه‌ای که از او محافظت می‌نمایند، او را ترک می‌کنند. اینها غلو نیست بلکه مسائلی است که در نظام تدبیر امور کاینات - که قائم به آن خداوند قیوم است - وارد و از اسرار قضا و قدر الهی است.

خامساً: ممکن است گفته شود، ریشه تمام کمالاتی که برای موجود

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۳۴.

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

بحث شده و قائل به آن کافر و نجس شمرده شده این است که پیغمبر اکرم و ائمه طاهری علیهم السلام را خدا و معبود بدانند، یا ایشان را در الوهیت و ربوبیت و خالقیت و رازقیت شریک خدا بدانند یا اینکه بگویند خدا در ایشان حلول کرده یا متحد شده است یا اینکه بدون تعلیم خدا و افاضه او عالم به غیوب هستند، یا آنکه برای ائمه نیز مقام پیغمبری و نبوت قائل باشد، یا اینکه معتقد باشد که با ولایت و محبت خاندان رسالت، حاجتی به عبادت و اطاعت، و پرهیز از معاصی نیست، و امثال این عقاید که یا شرک است و یا انکار ضروری در هر دو صورت کفر است.

### ۶- مجاری فیض

بعضی می‌فرمایند: ذوات شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام مجاری وصول فیض خدا به ماسوی هستند.

مقصود از این بیان، اگر جمع بین نظر حکما و اهل معقول و روایات و احادیث باشد، بدین ترتیب که بخواهند، میان این رأی که: «صادر اول و معلول اول و علت ثانیه، عقل اول است و پس از آن عقول و علل دیگر تا عقل عام‌تر» با احادیثی که دلالت دارند بر اینکه:

«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ، نُورُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله»؛<sup>۱</sup>

«اولین چیزی که خداوند خلق کرد نور رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود».

وفق بدهند، که هم نظر حکما را در چگونگی حصول کثیر از واحد

۱. بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۳۰۶.

و ربط حادث به قدیم حفظ نمایند، و هم این احادیث را قبول کرده باشند، و بگویند: «خلقت اشیا، غیر از صادر اول یا عقل اول یا نور رسول اکرم - هر تعبیری که نمایند - بدون واسطه، محال و غیر مقدور است». و بگویند: «هر واسطه‌ای نیز در رساندن فیض به واسطه بعد از خود که معلول او هم می‌باشد - به ایجاب یا غیر ایجاب - مثل علت اولی، مؤثر و مفیض است و افاضه فیض از ناحیه فیاض حقیقی، بدون تأثیر و توسط این وسائط امکان‌پذیر نیست». و به عبارت دیگر، این وسایط را به ایجاب یا غیر ایجاب، جزء علل فاعلی معلولات بگیرند، این معنی خلاف آیات و روایات زیادی است که دلالت دارند بر اینکه علت فاعلی ایجاد کاینات و خالق مخلوقات، خداوند متعال است و هر کجا نیز وسایط و فواعلی - مانند ملائکه - به اذن او در بین آمده باشد، بر حسب مصالحی است، و آن فاعلیت و واسطه بودن هم - برخلاف قول حکما در عقول عشره - ذاتی آن فواعل و وسایط نیست که در نتیجه صدور افعال و افاضه فیوض، منحصرأً بالایجاب، و لزوماً از مجرای آنها صورت‌پذیر باشد و گذشته از این قول به فاعلیت ذاتی صوادر و وسایط در برابر فاعلیت ذاتی حق، شرک است خواه از فاعل تعبیر به عقل شود و یا به نور پیغمبر ﷺ.

مضافاً بر اینکه همان طور که هر بنده می‌تواند بدون واسطه با خدا مرتبط شود و:

«أَخْلُوْا بِهٖ حَيْثُ شِئْتُمْ لِسِرِّيْ بِغَيْرِ شَفِيْعٍ فَيَقْضِيْ لِيْ حَاجَتِيْ»؛

«خلوت کنم با او هر جا بخواهم برای راز دلم بی واسطه  
و حاجتم را برآورد».

بگوید، خدا به طریق اولی می تواند فیض خود را در هر حال و هر  
مکان، بدون واسطه به او برساند. اضافه بر اینها، بین این نظر و روایات  
و احادیث، نمی توان سازگاری کامل داد؛ زیرا اگر صادر اول، نور جمیع  
حضرات علیهم السلام باشد، صادر دوم نور کیست؟ و اگر نور شخص پیغمبر  
باشد، و سایر معصومین به سلسله مراتب صادر باشند، به طور مستقیم  
با کلام حکما تطبیق نمی کند.

و به هر حال، اگر مبانی حکما در این مورد به نحوی تقریر شود که  
اشکالی پیش نیاید، و شرک و ایجاب و محاذیر دیگر لازم نشود  
و برهان قاطع هم بر آن اقامه شود و دانستن این مباحث یعنی چگونگی  
ربط حادث به قدیم و صدور کثیر از واحد هم لازم باشد و نظیر مباحثی  
که منتهی به بحث از ذات الهی می شود - که منتهی عنه است - نباشد،  
بدیهی است که در این صورت این سازگاری بین این نظر و احادیث به  
جا و معقول است.

ولی آنچه به طور مسلم می توان گفت این است که ورود در این  
مباحث لزومی ندارد، خصوصاً که شناختن پیغمبر و امام در این اوج  
و حد واجب نیست و عرفان و معرفت مقامات آنان، با معرفت این  
مباحث ارتباطی ندارد. بلی، شکی نیست که صادر اکمل و اتم و اشرف،  
نور رسول خدا و ائمه طاهرین و حضرت زهرا - صلوات الله علیهم

اجمعین - است و بر حسب روایات زیادی صادر اول نیز انوار ایشان است، چنان که بنابر احادیث معتبر دیگر، خدا نور پیغمبر را از نور خود، و نور علی را از نور پیغمبر آفریده، که بدیهی است این معانی و تعبیرات، که اشاره به حقایق و مطالبی راجع به غیب این عالم و غیب وجود آن ذوات مقدّس است، منافاتی با عقاید توحیدی نداشته و اشکالی ندارد؛ زیرا همان طور که خدا این عالم ماده و ظاهر را از عناصر و بسائط می آفریند، باطن عالم و ارواح را نیز از انوار حضرات معصومین، خلق فرماید و از آن عالم معنی به این عالم غیب مدد بدهد، چنان که از نور آفتاب و هوا و مواد زمین، به انسان و جنبندگان دیگر و نباتات مدد می بخشد، هر چند ما این روابط عینی را درک نکنیم و عاجز از فهم چگونگی آن باشیم، ولی اگر صادق مصدّق از آن خبر داد می پذیریم، اما اینکه ایشان - که علت غایی خلقت هستند - علت فاعلی ایجاد سایر ممکنات، به ایجاب یا غیر ایجاب باشند خواه آنان را مستقل در ایجاد بشمارند و تأثیر آنها را در ایجاد ذاتی آنها بگویند یا غیر مستقل بگویند و منصب و مأموریت بدانند، این گونه عقاید یا شرک است و خلاف توحید افعالی، و یا خلاف مطلب چهارم از مطالب مذکور در این مقدمه است.

بلی، این مقدار جایز است که کسی بگوید، فیض وجود و رحمت و هدایت و سایر فیوض، از آنها و به واسطه آنها به مفاض می رسد و آنها با امر خدای تعالی و تقدیر او، فیوضش را به دیگران می رسانند

و واسطه در ایصالند، چنان که در مورد حضرت آدم - علی نبینا و آله و علیه السلام - قرآن مجید تصریح دارد که خداوند به آدم اسما را تعلیم فرمود و سپس به آدم امر فرمود که به ملائکه خبر دهد و به عبارت دیگر گفت هشود که ارادة الله و مشیة الله بر این تعلق گرفته است که فیض او از این مجاری به دیگران برسد، چنان که مشیة الله بر این جاری شده است که تکثیر ذریه آدم و هر حیوان و جنبنده دیگر - مگر در بعضی از موارد نادر - به توالد و تناسل انجام بگیرد هر چند بدون آن هم خدا قادر است، و ظاهراً این بیان هم بازگشت به همان بیانات گذشته دارد؛ اگر مقصود این باشد که آنان در ایجاد مخلوقات، منزلتی مثل منزلتی که خدا برای پدر و مادر در پیدایش فرزند قرار داده دارند، که به هیچ وجه علت فاعلی شمرده نمی شود، بلکه نظیر اسباب معده می باشند، و صرف جریان مشیت خدا و تقدیر او در پیدایش مخلوقات به این نحو است، شرک نبوده و مخالف توحید افعالی نمی شود، اما چنان که در مطلب چهارم گفته شد دلیلی قاطع از قرآن و احادیث، بر این مطلب که مشیة الله - به طور کلی و مطلق - به این نحو قرار گرفته و بدون واسطه، ایجاد و خلق و امور و افعال دیگر، از خدا صادر نمی شود نداریم بلکه ظواهر زیادی از آیات و احادیث، خلاف آن را ثابت می نماید.

و اگر مقصود این است که آنان اگرچه فاعل مستقل نمی باشند، ولی به اذن خدا و امر او، مأمور و مأذونند که فیض را به دیگران برسانند و رساندن فیض فعل آنها است، هر چند مأمور خدا و عامل اجرای

مشیت او باشند، چنانکه در مورد تعلیم آدم به ملائکه، رساندن فیض عالم به ملائکه آن افعال فعل ملائکه است، هر چند مأمور و مجری مشیت حق بودند. این معنی و منصب نیز به طور کلی و مطلق، برای احدی از بشر و ملائکه ثابت نیست، مع ذلک اگر کسی بعضی از اخبار را در این موارد، از حیث متن و دلالت، بی‌خدا بداند و به آن معتقد شود، کفر و غلو نمی‌باشد و مطلب محالی نگفته است. هر چند محال نبودن و امکان، اعم از وقوع است، چنانکه وقوع اخص از امکان است، و اولی در این مورد سکوت و نفی نکردن و پرهیز از قول به غیر علم است.

## ۷- خوارق عادات

ظهور خوارق عادات و حوادث و وقایع و افعال خارج از قلمرو و اسباب و مسببات عادی و متعارف و مألوف، به دست گروهی از افراد بشر، مسلم و غیر قابل انکار است و به طور تواتر و فوق تواتر نقل شده، و قرآن مجید هم با صراحت آن را اثبات نموده است، و نه فقط ملئون و پیروان ادیان آسمانی و عقیده مندان به عالم غیب، این موضوع را قبول دارند، و شواهد و وقایع حسّی و عینی آن را نقل می‌نمایند.

آنچه بین متکلمان و دانشمندان علم و کلام، و فلاسفه و حکما، محل نظر واقع شده است، چگونگی صدور این خوارق، و مستند آن است، حکمای بزرگ و فلاسفه الهی معتقدند که خوارق عادات فعل نبی و ولی و به عبارت دیگر شخص صاحب نفس کامل و قدسی است،



و قدرت او بر فعل خارق، و اطاعت اکوان از او، از خواص ذاتی نفس کامل او است. اینان می‌گویند، نفس نبی و ولی، دارای خواص و خصائصی است که از جمله قدرت بر اظهار این خوارق، و اطاعت تکوینی عناصر از او است. و خلاصه از ذاتیات نفس نبی و ولی، قدرت تصرف در اکوان و کاینات است. بنابراین صدور خارق عادت از نبی و ولی جایز است، چه برای تحدی باشد و چه نباشد، و این اطاعت اکوان و کاینات از او، شاهد صدق او است.

ابن خلدون، فیلسوف و جامعه شناس، بعد از آنکه به صدور خوارق از نبی و ولی اعتراف می‌کند، بین نبی و ولی در این جهت، به این نحو فرق می‌گذارد که: خوارق نبی، مانند صعود به آسمان و نفوذ در اجسام و احیای موتی و سخن گفتن با ملائکه است، اما از ولی، کمتر و محدودتر است، مثل تکثیر قلیل و خبر از غیب و امثال آن. و با اینکه نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام در کتاب «مقدمه» از حدود ادب خارج شده و تحت تأثیر سیاست امویین و تربیت اموی خود سخن رانده است، علم امام جعفر صادق علیه‌السلام را به غیوب تصدیق کرده است و غرضش این است که دایره قدرت صاحب خارق عادت، به کمال نفس او ارتباط دارد و لذا چون در نظرش مطلق نبی از ولی، در کمال نفس کامل است، این گونه فرق گذارده است و الا باید بگوید، قدرت صاحب خارق به حسب اشخاص و نفوس آنها، و اطاعت تکوینی اشیا و عناصر از آنها مختلف است. و ائمه علیهم‌السلام و حضرت زهرا علیها‌السلام هم محدث بودند

و ملائکه با آنها حدیث می‌گفتند، چنان‌که با مریم عذرا سخن گفتند و قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ...﴾<sup>۱</sup>

«و چون فرشتگان گفتند: ای مریم...».

و ظاهراً این نظر، در حدود مطلب «۵» از مطالبی که در این مقدمه بیان شد، خالی از اشکال عقلی باشد، یعنی به شرک و غلو برخوردی ندارد؛ زیرا اگر مقصود ایشان این باشد که این قدرت از خواص کمال نفس ولی و نبی است، و کمال نفس مستقیماً افاضه و موهبت الهی است، این قدرت هم بالعرض موهبت الهی خواهد بود و مانعی ندارد که خدا چنین قدرتی را به عبدی از عباد خود اعطا کند.

و اگر مقصود این باشد که کمال نفس انبیا و اولیا، کسبی است و کمال نفس مقدمه قدرت بر تصرف در اکوان است، و به عبارت دیگر، لازم و ملزوم یکدیگر هستند، باز هم در حدود همان «۵» اشکالی پیدا نمی‌کند. و نظیر این می‌شود که شخصی توسط اکمال علم، بر اظهار صنایع کوچک و بزرگ قدرت پیدا کند و در هر دو صورت نبی و ولی فاعل بالاستقلال نمی‌باشند و جریان کار و تصرف آنها، مانند تصرفات عادی ایشان، از مسیر تقدیر و قضا و قدر الهی خارج نیست و به آنچه در مطلب دوم و سوم، بطلان آن ثابت شد، ارتباط ندارد.

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۲.

گروهی هم گفته‌اند که فعل خارق، چنان‌که حکما گفته‌اند، فعل نبی و ولی است، ولی قدرت بر اظهار آن، و اطاعت اکوان از نبی و ولی، خاصه کمال ذات آنها نیست، هرچند نفس آنها در مرتبه کمال است. بلکه خدا به انبیا و اولیا در هر مورد که مصلحت بداند، این قدرت را اعطا می‌فرماید، یا به بعضی از آنها به طور مطلق این قدرت را می‌دهد، و اکوان را مطیع و فرمانبر آنها می‌سازد، تا هر تصرفی را که مصلحت باشد، طبق آنچه در مطلب پنجم مرقوم شد، بنمایند.

گروهی هم از متکلمان و غیر ایشان می‌گویند: خوارق فعل خداوند متعال است که بر حسب مصلحت، به تقاضای نبی و ولی یا بدون درخواست آنها، برای اثبات صدق نبی، یا اظهار و تأیید مقام ولی یا مصالح دیگر، اظهار می‌شود. پس اگر از نبی در موقع تحدی ظاهر شود، دلیل بر صدق نبوت او است و به منزله تصدیق قولی و صریح خدا است.

صاحبان این نظر، آیاتی را که دلالت دارند بر اینکه خوارق فعل نبی است، به این نحو تفسیر می‌کنند که: چون آوردن و نشان دادن فعل خارق، یا توسط نبی و ولی و یا به خواست و اراده و دعای آنها انجام می‌شود، نسبت دادن آن به طور مجاز به نبی و ولی - که به سبب عرفی یا فاعل ظاهری آن است - جایز است، چنان‌که اگر کسی فعلی را به امر و فرمان دیگری انجام دهد، آن فعل را - که مأمور فاعل آن است - به امر نسبت می‌دهند، چنان‌که در «بنی الامیر المدینه» می‌گویند، و در این مطلب، فرقی بین امر و ملتمس و تقاضا کننده نیست.

## بررسی این آرا

آنچه به تحقیق، پیرامون این آرا و نظرات می‌توان گفت، این است که: استناد تصرف انبیا و اولیا که در اکوان و صدور خوارق از آنها - که امری مسلم است - به هر یک از انحای مذکور، فی الجمله جایز است و عقلاً و شرعاً شرک خلاف توحید نیست، و غلو هم نمی‌باشد. بله، ممکن است در سعه و ضیق این مقام و حدود و مراتب آن، بحث و گفتگو کرد و انبیا و اولیا را نیز دارای درجات متفاوت دانست، چنان‌که قرآن مجید می‌فرماید:

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ  
وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ  
وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...﴾<sup>۱</sup>

«برخی از این پیغمبران را بر برخی دیگر برتری و فضیلت دادیم، بعضی با خدا سخن گفته و بعضی رفعت مقام یافته، و عیسی پسر مریم را معجزات آشکار دادیم و او را به روح القدس نیرو بخشیدیم...».

و چنان‌که کامل‌ترین مراتب این مقام و مرتبت، برای حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام ثابت است و چنان‌که مراتب انبیا و اولیا به حسب آنچه به آنها از علوم تعلیم شده و از حروف اسم اعظم اعطا شده نیز متفاوت است.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۳.

مع ذلک، بعضی از خوارق عادات، مسلم است که فعل خدا است؛ مانند قرآن مجید که آیات متعدده صراحت دارند بر اینکه فعل خدا است و آنچه بر پیغمبر ﷺ وحی شده و نازل گردیده است، همین آیات و سوره است که قرآن مکتوب، وجود کتبی آن است، چنان که یک خطابه یا یک قصیده نوشته شده، وجود کتبی گفتار گوینده آن است و آیه:

﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾<sup>۱</sup>

«بگو ای پیغمبر! که اگر جن و انس متفق شوند که مانند این قرآن کتابی بیاورند هرگز نتوانند، هرچند پشتیبان یکدیگر باشند».

دلالت دارد که تمام افراد انس و جن، حتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام که می فرماید:

﴿وَإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ، وَفِينَا تَنْشَبَتْ عُرُوقُهُ وَعَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ﴾

«ما امیران سخن هستیم و ریشه های آن در ما فرو رفته و شاخه هایش بر ما گسترده شده».

و بلکه شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم، اگر به فرض محال، وارد این میدان شوند که بخواهند مثل قرآن را بیاورند، عاجز خواهند شد.

بنابراین، این فعل خارق و معجزه - یعنی قرآن - که از یک بُعد و یک نظر دارای صد و چهارده معجزه است، فعل خدا است، و دلیل بر این است که قرآن وحی خدا است، و خود دلیل و برهان خود است که: «آفتاب آمد، دلیل آفتاب» و کلام خدا است که الفاظ و کلمات و جمله‌هایش دلیل معانی و مطالب و مقاصد بلند و با عظمت و انسان ساز آن است. و کیفیت و چگونگی ترکیب کلمات و جمله‌ها و جهات دیگر آن، دلیل وحی بودن آن می‌باشد. و به عبارت دیگر همان چیزی که معجزه و خارق و فعل خدا است، همان نبوت و وحی و دعوت و رسالت پیغمبر اکرم ﷺ است. چنان‌که کامل بودن دعوت قرآن و جامعیت آن، که کسی نتواند عالی‌تر و کامل‌تر از آن را عرضه نماید نیز حجتی از خود برای خود است، برخلاف معجزات سایر پیغمبران و معجزات دیگر حضرت خاتم الانبیاء ﷺ که در آن دلیل، خود مدلول نیست، بلکه غیر مدلول است، مثل تبدیل عصا به اژدها و آیات تسع که معجزات نبوت موسی و وحی بودن تورات بود و مثل شق القمر و معجزات دیگر رسول اکرم ﷺ که اگرچه دلیل صدق نبوت آن حضرت و وحی بودن قرآن بود، ولی دلیل، غیر از مدلول بود و مانند برد و سلام شدن آتش بر ابراهیم که فعل خدا بود، ولی غیر چیزی بود که معجزه برای آن اقامه می‌شود.

گفته نشود که: «نظیر بعضی از خوارقی که گفته شد فعل خدا است، از ائمه هدی ﷺ نیز صادر شده است و ظاهر این است که فعل خود آن

بزرگواران بوده است، مثل معجزه و تصرف امام علیه السلام در صورت شیر پرده و نشستن آن شخص در آتش به امر امام و نظایر آن، بنابراین علت آنکه بعضی از این خوارق به فعل نبی یا ولی انجام شده، و بعضی دیگر به فعل خدا، چیست؟» زیرا پاسخ داده می شود:

صدور معجزات به هر دو نحو جایز است و مانعة الجمع نمی باشند یعنی هم جایز است نبی ادعای نبوت کند و تحدی نماید به معجزه‌ای که به او عطا شده و مستقیماً و بدون واسطه احدی فعل خدا باشد و هم تحدی نماید به معجزه‌ای که خدا قدرت اظهار آن را به او داده باشد و در یک مورد معجزه‌ای مستقیماً و بی واسطه فعل خدا باشد، و در مورد دیگر همان معجزه به اقدار و اعطای قدرت بر اظهار آن به نبی، فعل نبی باشد، هر چند صورت اول در تصدیق و اثبات صدق، صریح تر باشد؛ زیرا بلاواسطه فعل خدا است که پیغمبر از جانب او فرستاده او است، ولی در صورت دوم، فعل شخص مدعی نبوت است که به اعطای قدرت از جانب خدا به او آن را اظهار داشته است، ولی معلوم است که این تفاوت، غالباً مورد نظر عرف نیست و هر دو را یک حدّ خارق و معجز و دلیل صدق می شناسند. البته در این جهات و تفاوت‌ها و وجود واسطه و عدم واسطه، مصالحتی نیز مؤثر است و چنان که: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» خدا هم داناتر است که پیغمبران و اولیا را چگونه و از چه طریق تأیید و تصدیق کند و آنها را با امر، خارق و معجزه سازد. بنابراین منافات ندارد که آتش به فعل خدا و بدون

واسطه احدی سرد و سالم شود و به قدرتی که خدا به امام اعطا کرده و اکوان را مطیع او قرار داده است، به کسی اثر نکند یا آنکه عصا تبدیل به ازدها شود، و با قدرتی که به امام موهبت فرموده است، صورت شیری که در پرده بود، قلب به شیر شود. بله، در بین معجزات انبیا، معجزه‌ای که بی رقیب است و به کسی از ایشان قدرتی به مثل آن اعطا نشده و نخواهد شد، قرآن مجید است.

### ۸- ولایت شخص بر نفس و آنچه مسخر بشر است

مخفی نماند که مسأله ولایت شخص بر نفس خویش، و آنچه که خدا مسخر انسان قرار داده است، غیر از تفویض است که در مسأله جبر و تفویض از آن بحث می‌شود و این ولایت با امر بین امرین - به معنای متعددی که از آن شده است - منافات ندارد؛ زیرا اگرچه فعل به اختیار عبد واقع می‌شود، و فاعل بلاواسطه آن عبد است، اما چنان نیست که - العیاذ بالله - خدا از کار، معزول و عبد مستقل باشد، و دست خدا منقطع و رعایت مطلقه الهی نباشد، بلکه صدور فعل اختیاری از عبد، طبق مشیت مطلق الهی است، و در عین حالی که عبد ولایت دارد، قضا و قدر الهی در رفع موانع و حصول شرایط و تأثیر مقتضی همه برجا و برقرار است، و طبق قواعدی که خدا مقرر کرده است، انجام می‌پذیرد و خارج از آن قواعد و بیرون از سلطنت و قیمومیت و تدبیر الهی چیزی واقع نخواهد شد و دایره قدرت و اختیار عبد، محدود به این سنن و قواعد است و بیرون از آن، عبد را قدرت و اختیاری نیست، بنابراین اعمال



اختیار هم، در دایره قضا و قدر الهی، مقدور عبد است. لذا در اعمال اختیار در این دایره، محدود و بلکه مضطر و ناچار است، هرچند در این دایره، مخیر در فعل و ترک و اختیار چگونگی عمل است، انسانی قدرت و اختیار دارد که از راه گوش بشنود، اما از شنیدن از راه چشم عاجز است، علیهذا در طریق قرار دادن گوش برای استماع، ناچار و مضطر است و در شنیدن یا نشنیدن توسط گوش و گفتن و نگفتن توسط زبان مختار است، می تواند بشنود، می تواند نشنود، می تواند بگوید، می تواند نگوید.<sup>۱</sup>

---

۱. شاید خوانندگان عزیز، این بخش را در این رساله، فقط مقدمه‌ای برای موضوع مورد بحث بشمارند و آن را مانند فرع زائد بر اصل، فرض نمایند، اما با توجه به ارتباط مطالب مرقوم با موضوع بحث و اینکه بررسی آن، پرسش از این مطالب را نیز جلو می آورد، و با توجه به اینکه دانستن این مطالب و معرفت به اطراف و حدود آنها نیز از جهات متعددی لازم و اهمیت آنها کمتر از بحثی که ما در نظر داریم نیست و بلکه بعضی از این مطالب لازم تر و اساسی تر است تصدیق می فرمایند و در این بخش مهم به مطالب فرعی پرداخته‌ایم و همان را که در بررسی «ولایت تکوینی و تشریحی» روح و جان بحث است در این مطالب بررسی کرده‌ایم «ولا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم».

# ولایت تکوینی و تشریحی

## ولایت تکوینی و تشریحی

### معنای ولایت تکوینی

بدیهی است بحث ما در این رساله، بحثی علمی، اعتقادی و دینی است و بحث لفظی نیست، و فرقی نمی‌کند که خصوص این لفظ (ولایت تکوینی و تشریحی) در قرآن مجید و احادیث شریفه باشد یا نباشد؛ زیرا اگر لفظ و اصطلاحی در قرآن و حدیث نباشد، دلیل بر آن نیست که معنایی که از آن اراده می‌شود و برای آن اصطلاح کرده‌اند، به الفاظ و تعبیر دیگر در قرآن و حدیث بیان نشده و مورد نفی و اثبات قرار نگرفته باشد و نتوان حق یا باطل بودن آن معنی را از کتاب و سنت استفاده نمود.

چنان‌که بعضی از علمای اعلام در جواب سؤالی که از ایشان شده، طفره رفته و گفته‌اند: این دو لفظ "ولایت تکوینی و تشریحی" در آیات و احادیث وارد نشده است و معنایشان را از کسانی پرسید که آنها را اصطلاح و اختراع کرده‌اند؛<sup>۱</sup> زیرا غرض سائل - اگر جویای حقیقت

---

۱. و شاید گمان کرده، مصلحت در سکوت و سخن نگفتن باشد، غافل از اینکه مغرضان

باشد. این نیست که این دو لفظ شرح و تفسیر شوند و دلالت آنها، بر حسب لفظ یا اصطلاح معلوم گردد؛ بلکه مقصود این است: معنایی که از آن در عرف یا اصطلاح اراده می‌کنند و مورد نفی و اثبات قرار می‌دهند، بر حسب عقل و کتاب و سنت، حق است یا باطل؟ و اگر سائل اهل فتنه و اضلال باشد، همین‌گونه جواب‌ها را دستاویز قرار داده و آن را نشانه عجز علما و دانشمندان از ردّ شبهات معرفی می‌کند و بر اضلال و اغوا، جری‌تر و گستاخ‌تر می‌گردد.

به یاری خداوند متعال - برای اینکه در توضیح مطلب اشتباهی روی ندهد - نخست به تمام معانی و مفاهیمی که ممکن است مدلول و مفهوم این دو لفظ (ولایت تکوینی و ولایت تشریحی) باشد، اشاره می‌نماییم، سپس حق یا باطل بودن هر معنایی را بررسی و تحقیق می‌کنیم:

### مفهوم و مدلول لفظی ولایت تکوینی

در ولایت تکوینی، ممکن است تکوین صفت ولایت باشد، و در مقابل ولایت ازلی قدیمی و غیر حادث و غیر تکوینی الهی اطلاق شود و به عبارت دیگر، از آن ولایت غیر تکوینی الهی اطلاق شود و به دیگر عبارت، از آن ولایت حادث و ایجاد شده اراده شود. بنابراین احتمال، ولایت تکوینی چند نوع است:

---

↔ و مزدورانی که عمداً سم پاشی می‌کنند، آن را غنیمت شمرده و از سکوت علما و روشن نبودن اطراف موضوع، بیشتر سوء استفاده می‌نمایند، و بدون مانع، کار و مأموریت خود را انجام می‌دهند.

نوع اول: سلطنت و ولایت تکوینی شخص بر نفس خود و بر آنچه مستخر هر انسان است که متعلق احکام شرعی و متعلق ولایت تشریحی - به برخی از معانی آن که خواهیم گفت - قرار می‌گیرد؛ مثلاً شخص بر نفس خود قدرت دارد و می‌تواند آن را نابود کند؛ ولی شرعاً القای نفس در هلاکت و خودکشی حرام بوده و ولایت شرعی بر آن ندارد، و اعمال ولایت تکوینی و صرف قدرت در آن جایز نیست. بنابراین تکویناً قدرت و ولایت هست؛ ولی تصرف قدرت با نهی شرع حرام است.

مراد از اصطلاح ولایت تکوینی و بحث‌هایی که در آن می‌شود، این قسم ولایت نیست - و چنان‌که در مطلب هشتم از مطالب بخش نخست گفته شد - این ولایت تفویض نیست و با امر بین امرین منافات ندارد.

نوع دوم: این است که شخص به طور تکوین الهی و احداث و ایجاد خدا، بر تمام ممکنات و اداره و رتق و فتق دقیق امور آنها، از خلق و رزق و تدبیر و غیره، به طور استقلال ولایت و سلطنت داشته باشد؛ خواه در موارد آن، تعلق احکام شرعی و نهی و ترخیص و وجوب و تحریم فرض شود یا نه، و خواه صاحب این ولایت، اعمال ولایت بنماید یا نه.

فرق این ولایت با ولایت الهی، ذاتی نبودن و تکوینی بودن و حادث بودن آن می‌باشد - و چنان‌که از مطلب دوم از مطالب بخش نخست هم استفاده می‌شود - قول به این نوع ولایت، باطل و شرک و تفویض است و عقل و نقل بر بطلان آن اتفاق دارند. یکی از توالی

و نتایج فاسد و نادرست تفویض، قول به انحصار مرزوق و مخلوق خدا به صاحبان این ولایت است.

اگر گفته شود: چه فرق است بین این نوع و نوع اول که خدا شخص را بر نفس خود و اعضا و جوارح خویش ولایت و اختیار و استقلال داده است؟ و چرا همین ولایت را در مورد مدیریت کاینات و سلطنت بر اداره امر خلق و رزق و میراندن و زنده کردن نمی‌گویید؟ زیرا در هر دو نوع، ولایت و استقلال ازلی و ذاتی نیست؛ بلکه اعطایی و حادث و در طول ولایت مطلق مستقل الهی بر جمیع اشیا و تمام امور است که اگر اراده فرماید، می‌تواند در هر دو صورت، سلب استقلال و ولایت را از مخلوق خود بنماید. بنابراین چنین ولایت تکوینی حادث هبه شده، به شرک ارتباطی پیدا نمی‌کند؟

پاسخ این است که:

اولاً: بر حسب آنچه در مطلب دوم از مطالب بخش اول بیان شد، این استقلال، شرک و اعطای آن به ممکن، محال و مستلزم خروج ممکن از امکان است که استحاله آن بدیهی است و ولایت شخص بر نفس خود، نظیر ولایت نوع سوم است که پس از این درباره آن بحث خواهد شد.

ثانیاً: چنان‌که در مطلب هشتم گفته شد، استقلال و ولایت شخص بر نفس خود و هر آنچه مسخر او شده است، استقلال و اختیاری است که با امر بین امرین منافات ندارد و قضا و قدر الهی در تمام موارد اعمال

این استقلال و اختیار محفوظ است؛ اما در این استقلالی که در مدیریت امور کاینات فرض می‌شود، مجالی برای قضا و قدر الهی نیست.

**ثالثاً:** در نوع اول، ولایتی بر نظام اسباب و تغییر و تبدیل آن نیست؛ بلکه ولایت در دایره نظام اسباب و مسببات و طبق سنت‌های مقرر انجام و اعمال می‌شود و مداخله‌ای در امر اسباب و مسببات و خلق اشیا و مواد و اجسام و رزق در بین نیست.

**رابعاً:** استقلال و ولایت عبد بر نفس خود - با اینکه گفته شد استقلال و ولایت مطلق نیست - در کارها و اموری است که خدا از آن کارها منزّه است، مثل اکل و شرب و نشستن و برخاستن و فکر کردن و با زبان گفتن و با گوش شنیدن و با دست گرفتن؛ اما ولایت مطلقه بر نظام کاینات و مداخله بدون وسائط و اسباب به طور استقلال در رتق و فتق و اداره امور اکوان، کار خدا است و دیگری را متصدی شمردن شرک است.

**خامساً:** ادله سمعی زیادی از آیات و احادیث دلالت صریح دارند بر اینکه این ولایت فقط شأن خدا است و برای غیر او ثابت نیست و فقط دست خدا در اداره امور کاینات و خلق و رزق باز و گشاده و مستقل است و در تمام احیان و ازمان، دست او در کار اداره شؤون خلق و افاضه و اعطا و اماته و احیا است که:

﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾؛<sup>۱</sup>

«او همه روزه مشغول کاری است».

و ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾؛<sup>۲</sup>

«یهود گفتند: دست خدا بسته است. به واسطه این گفتار دروغ دست آنها بسته شده و به لعن خدا گرفتار گردیدند؛ بلکه دو دست خدا گشاده است».

و ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾؛<sup>۳</sup>

«آگاه باشید ملک آفرینش خاص خدا است و حکم نافذ فرمان او است».

و ﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ﴾؛<sup>۴</sup>

«خدا است آنکه صورت شما را در رحم مادران، هرگونه که اراده کند، می‌نگارد».

و ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَأَنْتِ تُؤْفَكُونَ \* فَالِقُ الْأَصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾؛<sup>۵</sup>

۱. سوره الرحمن، آیه ۲۹.

۳. سوره اعراف، آیه ۵۴.

۵. سوره انعام، آیه ۹۵ و ۹۶.

۲. سوره مائده، آیه ۶۴.

۴. سوره آل عمران، آیه ۶.



«خدا است که در جوف زمین، دانه و هسته را می شکافد و زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می آورد. آنکه می تواند چنین کند خدا است، چرا به دروغ نسبت خدایی را به آنان که نمی توانند این کار را انجام دهند، می دهید \* خدا است شکافنده پرده صبح گاهان و شب را برای آسایش خلق او مقرر داشته و خورشید و ماه را به نظمی معین به گردش آورده، این خدای مقتدر دانا است.»

با وجود این گونه آیات که در قرآن مجید بسیار است، دیگر مجال برای توهم صحت این ولایت برای غیر خدا نیست.

نوع سوم: ولایت تکوینی عامه حادث و غیر مستقل - به نحوی که در مطلب چهارم از مطالب بخش نخست مذکور شد - که گفتیم: اگرچه شرک نیست و از آن محذور تفویض لازم نمی آید؛ ولی مخالف ظواهر و اطلاقات کثیری از آیات قرآن مجید است و دلیل کافی و قاطعی بر آن نداریم تا ظواهری را که دلالت بر افعال بدون واسطه دارند و لااقل اطلاق دارند، به افعال مع الواسطه حمل نماییم یا مقید به آن نماییم، چنانکه در بعضی از موارد، خود آیات قرآن قرینه بر عدم اطلاق آیات دیگر و صرف ظاهر آن می شود.

اگر گفته شود: پس معنای قطب بودن ولی و اینکه زمین به وجود حجت باقی و برقرار است و خالی از حجت نخواهد ماند، و اینکه می گویند: مثل امام نسبت به عالم کبیر، مثل قلب است نسبت به عالم

صغیر، چیست؟ چرا همان‌گونه که قلب متصرف در عالم صغیر است، مشتمل بر عالم‌های بسیار است - مثل عالم گلبول‌های قرمز که شامل تقریباً سی هزار میلیارد گلبول قرمز است و عالم گلبول‌های سفید که شامل حدود پنجاه میلیارد گلبول سفید است، عالم سلول‌ها که حدود ده میلیون میلیارد است - در عالم کبیر این برنامه و تقدیر الهی را قبول نکنیم، با اینکه عالم کبیر به داشتن چنین مرکز ارتباط و همگامی و یک واحد بودن اولی است. به علاوه، همان طور که این واحدها نیز واحدهای بزرگ‌تر و مرکب را تشکیل می‌دهند و واحدها نیز واحدهای دیگر و بزرگ‌تر را و از مجموع تمام این واحدهای کوچک و بزرگ، عالم تشکیل شده است و در تمام این واحدها، ملاک و معیار ارتباطی - مثل قلب و روح در انسان - وجود دارد، در تمام عالم نیز این قانون به تقدیر خدا وجود دارد که عالم، واحد خاصی است و امام قلب و مرکز آن است که اگر نباشد، ارتباط اجزای عالم بر هم می‌خورد و نظام عالم به وجود او باقی است، چنان‌که وقتی تصرف روح از بدن قطع گردد، از صلاحیت ارتباط با یکدیگر ساقط می‌شوند؛ بلکه صورت و هیأت آنها از میان می‌رود، و واحدهایی که تقوّمشان به روح و حیات نبوده، باقی می‌مانند.

پاسخ این بیان چنین است که:

**اما قطبیت:** اگر مراد این باشد که به تقدیر عزیز علیم، ولی و امام در کاینات به منزله مدار و هسته مرکزی است که تکویناً حرکات متحرک

و اوضاع کاینات و بقای ثوابت و سیارات - از اتم‌ها تا منظومه‌ها و کهکشان‌ها - به وجود او ارتباط دارد و خواست و اراده خدا بر این تعلق گرفته است که: امام، محور عالم امکان و قلب آن باشد و بقای همه مرتبط به او باشد، چنان‌که بقای انسان و اعضا و جوارح او را به قلب و کار آن ارتباط داده است، و چنان‌که سازنده یک ماشین و دستگاه، بقا و کار آن را به اجزای مهم آن ارتباط می‌دهد. این معنی قابل تصدیق است؛ بلکه ادله و شواهدی بر آن می‌توان اقامه کرد، که:

«ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»<sup>۱</sup>

«نظم ثابت عالم، به تقدیر خدای مقتدر و دانا است.»

اما بقای نظام عالم، «بِإِرَادَةِ اللَّهِ بِوُجُودِ الْإِمَامِ لَا بِإِرَادَةِ الْإِمَامِ» با مسأله ولایت ارتباط ندارد؛ زیرا در ارتباط بقای نظام به وجود مبارک ولی و امام، خواست و اراده خدا مداخله‌ای ندارد و با عدم اراده و اختیار شخص ولی، اطلاق ولایت بر او به این ملاحظه معنی پیدا نمی‌کند و اگر هم کسی به طور مسامحه این خصوصیت را ولایت بگوید، اشکالی پیدا نمی‌شود.

اگر گفته شود: «ما هم قبول می‌کنیم با این بیان که انسان عالم صغیر است و هر جنبنده و متحرکی یک واحد است و حفظ اعضا و بقای آنها، مثلاً مربوط به قلب و مغز و اعضای رئیسه دیگر است، مجموع عالم نیز

۱. سوره انعام، آیه ۶۹.

این چنین است و بقای آن ارتباط به وجود امام و ولی دارد، اثبات ولایت به معنای مذکور و مدیریت غیر مستقل نمی شود؛ اما مقام ولایت نسبت به این عالم، مقام روح و غیب و جود انسان است نسبت به اعضا و جوارح، که همکاری های اعضا و جوارح و افعالی که از آنها صادر می شود، تحت ولایت و تصرف روح است و جهت وحدت این اعضا و همکاری آنها با یکدیگر روح است، که اگر روح نباشد، این اعضا با هم همکاری ندارند و بی اثر و بی خاصیت می گردند؛ ولی چون به تقدیر و امر خدا، همه تحت فرمان روح هستند، منافع و فواید هر کدام ظاهر می شود؛ هر چند دست یا چشم درک این معنی را که تحت ولایت روح است نکنند. چه مانعی دارد که منزلت ولی قطب چنین منزلتی باشد که به اذن خدا و تقدیر او، ترتب منافع و فواید تمام اکوان و اشیا و ارتباط آنها با یکدیگر به اراده و تصرف او متوقف باشد، هر چند این تصرفات از دایره سنن الهی خارج نبوده و نظام و برنامه آن الهی باشد و شخص ولی خارج از آن تصرفی نداشته باشد؛ بلکه قادر به تصرف نباشد و یک نحو امر بین امرین به جعل و اعطای خدا برقرار باشد».

پاسخ داده می شود: این معنا و بیان لطیفی است و اشکال شرک و تفویض و غلو در آن نیست؛ اما با ظواهر آیات بسیاری خالی از منافات نیست؛ آیاتی چون:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُمِصُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ

أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ»<sup>۱</sup>؛

«همانا خداوند آسمانها و زمین را از اینکه نابود شوند نگاه می‌دارد و اگر رو به زوال نهند غیر از او هیچ کس نمی‌تواند آنها را محفوظ دارد».

و «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ»<sup>۲</sup>؛

«او خدایی است که بادهای او را به بشارت باران رحمت خویش در پیش فرستد».

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾<sup>۳</sup>

«خداوند شکافنده دانه و هسته است».

هرچند اگر قرینه‌ای باشد، حمل این افعال بر اعم، از باواسطه و بی‌واسطه جایز است؛ اما با عدم دلیل، وجهی برای حمل آن نیست، خصوصاً که این آیات متعدّد است و رفع ید از این ظواهر کثیر جایز نیست. بنابراین اراده و مشیّت الهی است که حافظ وحدت عالم و حافظ ارتباط بین اکوان و تمام حادثات و ممکنات است.

و اگر مقصود از قطبیت این باشد که: بدون وجود ولی و امام و خلیفه الله، ممکنات دیگر به کمال نمی‌رسند و غرض از آفرینش آنها حاصل نمی‌شود و از برکت و پرتو انوار وجود امام و ولی و خلیفه الله - که علت غایی ایجاد مخلوقات است - و از روشنایی و لمعان خورشید هدایت

۱. سوره فاطر، آیه ۴۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۵۷.

۳. سوره انعام، آیه ۹۵.

و تربیت او، اشخاص و افراد دیگر به حسب مراتب استعدادات و اکتسابات مستفیض می‌شوند و همان غرض از آفرینش امام و ولی که معرفت و خداشناسی و خداپرستی است، در آنها نیز - به قدر مراتب استفاده آنها از هدایت امام - جلوه می‌کند، این معنا نیز صحیح و مورد تصدیق است و کلام بلاغت نظام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه اشاره به آن است:

«فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا»<sup>۱</sup>

«ما تربیت یافته پروردگارمان هستیم و مردم تربیت یافته ما

هستند».

و اگر لفظ حدیث این باشد: «وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعِنَا» اشاره به معنی اول یا معنایی است که مقارب آن است.

و اما تشبیه ولی و امام و عالم کبیر، به قلب و عالم صغیر:

به نظر می‌رسد که این تشبیه به ملاحظه جهات تکوینی نباشد؛<sup>۲</sup> چون مراد از قلب، عقل است و بدیهی است که عقل، جهات تکوینی وجود انسان را اداره نمی‌کند؛ بلکه این تشبیه به ملاحظه امور غیر

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۲. چنان‌که از مباحثه هشام با عمرو بن عبید نیز استفاده می‌شود. هرچند این تشبیه برای بیان ولایت بر اداره امور اکوان و ممکنات - چنانچه بیان آن گذشت - اوفق و اولی است، ولی چنان‌که گفتیم این ولایت به طور استقلال برای غیر خدا باطل و تفویض بوده و به نحو غیر مستقل و در دایره نظام و قضا و قدر الهی، خلاف ظواهر قرآن مجید است، به علاوه از مثل مباحثه هشام نیز استفاده می‌شود که غرض از این تشبیه، بیان ولایت شرعی است.

تکوینی و جهاتی است که متعلق تکالیف واقع می شود و در آن، انتظام و ترتیب و حساب و حفظ نظام و امر به معروف و نهی از منکر و تعلیم و تربیت و رتق و فتق و تعاون و رفع خصومات و اختلافات لازم می گردد. همان طوری که خداوند در وجود انسان یک قوه امر و حاکم و زمامدار و حافظ نظم و برانگیزنده و بازدارنده قرار داده است - که باطن و حقیقت وجود انسان است و آن را به ملاحظه شئون و مشاغلی که دارد، گاهی به نفس و گاهی به روح و گاهی به عقل و گاهی به قلب و نام های دیگر یاد می نمایند - و اعضا و جوارح بدون آنکه در تحت فرماندهی این قوه و کارمند آن باشند مفید نخواهند شد، اجتماع انسانی نیز با مدیر صالح و بالیاقتی که از جانب خدا منصوب و معین شده باشد، حکم پیکر واحد را خواهد یافت و مدینه فاضله انسانیت، آن زمان تأسیس می شود که تمام افراد اجتماع، مانند اعضای بدن واحد، هر کدام تحت راهنمایی آسمانی و معلم شدید القوای الهی کار و وظیفه خود را انجام دهند و بدون چنان رهبر عالی مقام، مدینه فاضله تأسیس نخواهد شد، و لذا خدایی که نظام وجود یک فرد را تأمین فرموده و قوه امر و حاکم در آن قرار داده است، هرگز نظام مجتمع بزرگی را که این افراد عضو آن هستند، مهمل و گرفتار هرج و مرج و اختلال نخواهد گذاشت و حتماً رهبری صالح و جامع که هدایت و حکومتش، نمایش هدایت و حکومت الهی باشد، برای آنها منصوب و معین می فرماید.

این مطالب هرچند در جای خود و در شناختن مقام امام، اهمیت

شایان دارد و چنان‌که در بحث ولایت تشریحی خواهیم گفت ولایت شرعی است؛ اما غیر از مسأله ولایت تکوینی که مورد بحث ما باشد، امام و ولی، قطب و قلب عالم کبیر است؛ اما ولایت تکوینی مقام دیگری است هر چند لازم و ملزوم یکدیگر باشند.<sup>۱</sup>

**نوع چهارم: ولایت تکوینی و حادث است بر تصرف در کاینات، به واسطه علومی که شخص، به طور اکتساب یا افاضه و الهام و وحی دارا می‌شود، چنان‌که در مورد آن کسی که علمی از کتاب داشت، در قرآن مجید می‌فرماید:**

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنبَأَ آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ...﴾<sup>۲</sup>

«آن کس که به علمی از کتاب الهی آگاهی داشت، گفت: من

پیش از آنکه چشم به هم زنی، تخت را بدین جا می‌آورم...».

حال این علم چه علمی بوده است، علم به یک حرف از حروف اسم اعظم بوده - چنان‌که در بعضی از روایات و تفاسیر است - یا علم به چیز دیگر، فعلاً در آن بحث وارد نمی‌شویم، چنان‌که علم کتاب ممکن است علم به کتاب آفرینش و کلمات آن باشد، که صاحب آن روابط مخلوقات و کاینات را با یکدیگر می‌شناسد و روی این شناسایی می‌تواند کارهایی را انجام دهد و این علم است که هم موهوبی است

۱. پیرامون این بحث به رساله «مفهوم وابستگی جهان به وجود امام علیه السلام» نگارش

نویسنده این کتاب مراجعه شود. ۲. سوره نمل، آیه ۴۰.



و هم کسبی و تحصیلی که رشته کسبی آن در عصر ما ترقی و توسعه پیدا کرده و بر اثر اطلاعاتی است که از خواص اشیا به طور بسیار شگفت‌انگیزی روز به روز بیشتر می‌شود.

آنچه ممکن است از چنین ولایتی مورد ردّ و قبول واقع شود، ولایتی است که از علم موهوبی و لدنی و تأیید من عند الله حاصل شود؛ ولی اجمالاً عقیده به چنین ولایت و تصرفاتی در حق اولیا، به شرک و تفویض ارتباطی ندارد؛ چون ولایت بر تغییر نظام نیست؛ بلکه علم به نظام و روابط است با تعلم از عالم غیب، و وقتی قرآن در مورد بعضی افراد بشر بر آن صراحت داشته باشد، فرض غلو هم در آن نمی‌شود.

**نوع پنجم:** ولایت تکوینی در تصرف در کاینات ممکن است، نه به عنوان نظم و تدبیر؛ بلکه بر حسب مصالح و مقتضیات خاص و عارض و ثانوی و خرق عادت، چنان‌که تحقیق آن در مطلب سوم از مطالب بخش نخست گذشت.

و مخفی‌نماند این ولایت و قدرت به دو نحو تصور می‌شود؛ یکی به این نحو که: به نفس ولی تأثیری اعطا شود که بتواند این تصرفات را بنماید، و دیگر به این نحو که: خداوند متعال اکوان را مطیع و فرمانبر و مسخر او قرار دهد، مانند حضرت داود - علی نبینا و آله و علیه السلام - که در قرآن مجید می‌فرماید: «وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ»<sup>۱</sup> و به عبارت دیگر: کاینات چنان شوند که او بتواند در آنها تصرف نماید.

---

۱. سوره سبأ، آیه ۱۰.

تذکر: چنان‌که اشاره شد، بنا بر این احتمال که تکوین صفت ولایت باشد، این پنج نوع ولایت تکوینی که مذکور شد، همه در مقابل ولایت ازلی ذاتی و غیر تکوینی الهی است، چنان‌که ولایت تشریحی جعلی یا به عبارت دیگر، ولایت شرعی، مثل ولایت جدّ و پدر که به تشریح و جعل و اعتبار شارع، به طور تأسیس یا امضا حاصل می‌شود، نیز غیر از این ولایت‌های پنجگانه است.

### احتمال دیگر

ممکن است "تکوین" در عبارت "ولایت تکوینی"، مانند صفت به حال متعلق موصوف باشد و از آن، ولایت بر تصرفات عینی خارجی در امور تکوینی اراده شود، که بنا بر این در مقابل ولایت شرعی مثل ولایت جدّ و پدر و ولایت شرعی بر نفس و مال، و همچنین ولایت بر تشریح و جعل قانون و اعتبارات واقع می‌شود و شامل آنها نمی‌شود؛ ولی به طریق اولی شامل ولایت و قدرت مطلق و سلطنت کلی و عام ازلی الهی بر امور کاینات و خلق و رزق و غیر اینها می‌شود، چنان‌که شامل انواع پنجگانه ولایت تکوینی و غیر ازلی عبد، که بنا بر احتمال اول گفته شد، نیز می‌شود.

و از این بیانات معلوم شد که: "تکوین"؛ چه صفت ولایت باشد یا مانند صفت، به حال متعلق موصوف تفاوتی نمی‌کند، جز آنکه در صورت دوم شامل ولایت ذاتی ازلی الهی نیز می‌شود؛ ولی در صورت اول شامل ولایت الهی - که ازلی و غیر حادث است - نمی‌شود.

و نیز از مجموع این توضیحات معلوم شد که ولایت تکوینی شخص بر نفس خود و آنچه مسخر هر انسان است - خواه تکوین صفت ولایت باشد، یا صفت به حال متعلق موصوف - محل نزاع و بحث نبوده؛ بلکه مورد اتفاق است، چنانکه ولایت ازلی الهی بر تکوین اشیا و تصرف در امور تکوینی و امر خلق و رزق و تدبیر امور و غیر اینها نیز مورد اتفاق بوده و در آن بحثی نیست.

و نوع دوم از انواع پنج‌گانه‌ای که در ضمن بیان احتمال اینکه «تکوین» صفت ولایت باشد، به آن اشاره شد، اگرچه ممکن است توهم خلافی در آن شده باشد و بلکه بعضی از جهال و غلات به آن قائل شده باشند که این قابل توجه نبوده و آن را نمی‌توان بین علما و اهل تحقیق محل اختلاف دانست. و حق در آن همان است که در ضمن بیان آن و مطلب دوم از مطالب مقدمه بررسی شد، که چنان ولایتی برای احدی از خلق جایز نیست.

و در نوع چهارم نیز با صراحتی که قرآن مجید در مورد «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» دارد، مجال انکار نیست، چنانکه در مورد آدم - علی نبینا و آله و علیه السلام - نیز فرموده است:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ»<sup>۱</sup>.

و در مورد بنده‌ای که موسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - با او دیدار یافت، فرمود:

۱. سوره بقره، آیه ۳۱.

«وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»<sup>۱</sup>.

درباره یوسف - علی نبینا و آله و علیه السلام - فرمود:

«وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»<sup>۲</sup>.

البته این در صورتی است که این آیه تتمه کلام یعقوب خطاب به یوسف باشد و الا خطاب به حضرت رسول اکرم ﷺ است.

و در شأن رسول اکرم ﷺ فرمود:

«وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ»<sup>۳</sup>.

و در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»<sup>۴</sup>.

بنابر احادیث و تفاسیر، مراد از «کسی که نزد او علم کتاب است» علی علیه السلام می باشد.

حاصل اینکه: تعلیمات خاص خدا به بندگان شایسته و صالح خود - حتی از طریق خواب - مسلم است، بنابراین ولایت بر تصرف در کاینات، با علمی همچون علم «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» برای انبیا و اولیا، به خصوص رسول خاتم و ائمه طاهرين علیهم السلام که افضل و اعلم خلق خدا هستند، ثابت و مسلم است. و اگر کسی هم ولایت تکوینی را به بعضی از معانی صحیح و جایز آن قبول نکند، این معنی را نمی تواند انکار کند و بالاخره این شأن و مقام آنها را - که قدرت تصرف در کاینات به اذن

۲. سوره یوسف، آیه ۶.

۴. سوره رعد، آیه ۴۳.

۱. سوره کهف، آیه ۶۵.

۳. سوره نساء، آیه ۱۱۳.

خدا و طبق مصالح ثانوی است - باید قبول کند؛ اما اینکه منشأ آن چه نحو عنایتی می باشد، مطلب دیگر است.

و اما نوع سوم، اگرچه منافی با توحید و نفی غلو و آیاتی مثل ﴿ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ نیست؛ اما چنان که گفتیم، دلیل قاطعی بر آن نیست و به علاوه در مورد بعضی از ملائکه، آیات و روایات دلالت دارند که آنها - باذن الله تعالی - قائم به بعضی امورند، مثلاً جبرئیل مأمور و امین وحی خدا است، یا عزرائیل مأمور قبض ارواح است، یا ملائکه ای مدبران و ملائکه دیگر مقسمات می باشند. این مناصبی که ملائکه دارند، ظاهر این است که اختصاص به او داشته و دیگری آن را ندارد، هر چند ملائکه نیز مأمور باشند که طبق ولایت نوع پنجم، از صاحبان آن ولایت اطاعت کنند؛ اما اجرا و انفاذ مشیت الهی در اموری که به آنها واگذار شده است، اختصاص به خودشان دارد.

بنابراین، اگرچه به این مناصب ملائکه، تصور ولایت نوع سوم ممکن است و می توان گفت: ملائکه در تقدیر الهی، جزء اعوان و انصار اولیا و مأموران آنها هستند، چنان که حضرت عزرائیل نیز جنود و اعوانی دارد. با این حال، اثبات این گونه ولایت و وساطت و دخالت در تمام سازمان کاینات برای ایشان و غیر ایشان در نهایت اشکال است و اگر دلیل قاطعی بر آن اقامه نشود، قول به غیر علم است.

و اما نوع پنجم، ولایتی است که برای رسول اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام ثابت و محقق است و تصرفات ایشان و وقایع مسلمی که تاریخ

و احادیث متواتر آنها را حفظ کرده است، قابل انکار و تردید نیست؛ بلکه از گروه بسیاری بزرگان اهل بیت علیهم السلام و دست پروردگان و خواص اصحاب ائمه علیهم السلام و علما و زهاد نیز تصرّفات و خوارق صادر شده است و هر شبهه‌ای را که شبهه کنندگان عرضه بدارند، با وجود این وقایع و امور خارجی و عینی و حسی پذیرفته نمی‌شود، با اینکه این ولایت قابل ابداء شبهه‌ای نیست؛ زیرا نه شرک و تفویض و غلو است، و نه منافی با توحید می‌باشد.

### تفسیری از ولایت تکوینی

در خاتمه این فصل، لازم به تذکر است که یکی از بزرگان معاصر - طاب ثراه - در جواب سؤال از معنی ولایت کلی و ولایت تکوینی، فرموده است:

یک قسم از ولایت تکوینی عبارت است از فی الجملة مجرای فیض بودن نسبت به کاینات که عموم انبیا و اوصیا داشته‌اند. و قسم دیگر آن، عبارت است از: ولایت کلی تکوینی که مجرای فیض بودن نسبت به جمیع عالم امکان است که در حق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار ثابت شده و دلیل آن عبارت است از گفته خود صاحبان ولایت...

با توجه به آنچه در مطلب ششم از مطالب بخش اول بیان شد، عرض می‌کنیم: به نظر ما این فرمایش برای شرح ولایت تکوینی کافی نبوده و سؤال کننده را بیشتر متحیر می‌سازد؛ زیرا:

اولاً: ولایت تکوینی را به مجرای فیض تفسیر کردن، تفسیری است

که عرف و لغت آن را نمی‌پذیرند.

ثانیاً: مجرای فیض بودن، ولایت نبوده؛ بلکه حرف دیگری است، چنان‌که پیغمبران همه مجرای فیض هدایت الهی بوده‌اند؛ ولی از این شأن آنها کسی تعبیر به ولایت نمی‌کند. ببله، ممکن است ولایت تکوینی را اثر و لازم مجرای فیض بودن گرفت؛ اما عین آن شمرده نمی‌شود.

ثالثاً: اگر این مجرای فیض و وسایط مرور فیض بودن، از قماش سخنان فلاسفه باشد که منبع آن سلسله ربط حادث به قدیم و قاعده:

«الْوَاحِدُ لَا يَصْدِرُ مِنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ»

«از یکی جز یکی صادر نمی‌شود».

و تصویر عقول عشره است که فلاسفه اسلام خواسته‌اند جمع بین آرای فلاسفه و مضامین بعضی از احادیث بنمایند، در این صورت باید گفت: اعتقاد به اصل چگونگی صدور حادث از قدیم، در مقام معرفت خدا و صفات و افعال او واجب نیست، تا چه رسد به اینکه در مقام شناخت شئون ولایت لازم باشد. به علاوه چنان‌که کراراً تذکر دادیم، ظواهر آیات قرآن و احادیث متواتر دلالت دارند بر خلق و ایجاد بدون واسطه و اینکه خلق و ایجاد، فعل بلاواسطه خداوند متعال بوده و صادر از او است.

و آیاتی چون:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>۱</sup>

«همانا فرمان خدا هرگاه بر خلقت چیزی تعلق گیرد همین که بگوید: موجود باش. موجود می شود».

دلالت بر این معنی دارد که اگر خدا چیزی را اراده کند، با امر "کن" و باش ایجاد کرده و به وجود می آورد، نه اینکه اول عقل را بیافریند و بعد به آن نحوی که فلاسفه در نزول فیض وجود می گویند، مراتب سافل به تأثیر علل یکی پس از دیگری در معلولات ایجاد شود تا برسد به عالم ماده و طبیعت یک شیء مادی مثلاً موجود گردد. علاوه بر این، لازمه این سخن، قول به تعدد فواعل و علل است.

البته نمی خواهیم انکار کنیم اگر برهان قاطع عقلی اقامه شود، قرینه بر مجاز بودن برخی از ظواهر، یا تقیید اطلاق آنها نمی شود؛ بلکه غرض این است که این سخن "مجرای فیض بودن" را از هر جهت بشناسیم و منبع آن را از نظر یک حکیم و فیلسوف نشان بدهیم و در اینجا به مفاسد این آرا برحسب نظر مخالفان آن از متکلمان و محدثان کاری نداریم.

رابعاً: اینکه اخبار متواتر دلالت داشته باشند که آن بزرگواران مجرای فیض، وسایط آن می باشند، ثابت نیست و اگر بازگشت این سخن به این باشد که بالایجاب خداوند متعال از این مجاری افاضه

۱. سوره یس، آیه ۸۲



فیض وجود می نماید، یا هر یک از مجاری - خواه آنها را عقول بگویند یا ائمه اطهار - بالا یجاب یا بالا اختیار، علل و فواعل هستند، صحیح نیست و باطل است.

بله، اخبار کثیری دلالت دارند بر اینکه ایشان علت غایی خلقت هستند و فیض وجود و برکات برای آنها و به طفیل وجودشان به تمام ممکنات رسیده و می رسد و اخبار به این معنی از حدّ تواتر گذشته و از مسلمیات مذهب است، چنانکه اخباری نیز دلالت دارند که خدای تعالی از نور آنها عالم را آفرید. اگر مقصود از مجاری فیض این گونه معانی باشد که علت و فاعل و خالق خدا باشد، اشکالی در آن به نظر نمی رسد اما باز هم ولایت تکوینی، غیر از این معنی است.

### توضیحی پیرامون مجاری فیض

مرحوم علامه محقق شیخ محمد حسین اصفهانی رحمته الله در تعلیقات خود بر مکاسب شیخ انصاری - رضوان الله علیه - در صفحه ۲۱۲ می فرماید:

«فَالْوَلَايَةُ حَقِيقَتُهَا؛ كَوْنُ زِمَامِ الشَّيْءِ بِيَدِ شَخْصٍ مِنْ وَلِيِّ الْأَمْرِ وَبَلِيهِ، وَالنَّبِيِّ وَالْأَئِمَّةِ لَهُمُ الْوَلَايَةُ الْمَعْنَوِيَّةُ وَالسَّلْطَنَةُ الْبَاطِنِيَّةُ عَلَى جَمِيعِ الْأُمُورِ التَّكْوِينِيَّةِ كَذَلِكَ مَجَارِي الْفُيُوضَاتِ التَّشْرِيعِيَّةِ، فَهَمَّ وَسَائِطُ التَّكْوِينِ وَالتَّشْرِيعِ، وَفِي نُعُوتِ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ عليه السلام الْمَفْوُضُ إِلَيْهِ دِينَ اللَّهِ، إِلَّا أَنْ هَذِهِ الْوَلَايَةُ غَيْرُ الْوَلَايَةِ الظَّاهِرِيَّةِ الَّتِي هِيَ مِنَ الْمَنَاصِبِ

الْمَجْعُولَةَ دُونَ الْأُولَى الَّتِي هِيَ لِأَزْمِ ذَوَاتِهِمِ النُّورِيَّةِ نَظِيرِ  
وَلَايَتِهِ تَعَالَى؛ فَإِنَّهَا مِنْ شُؤُونِ ذَاتِهِ تَعَالَى لَا مِنْ الْمَنَاصِبِ  
الْمَجْعُولَةِ بِنَفْسِهِ لِنَفْسِهِ. وَالْكَلامُ فِي الثَّانِيَّةِ، وَلَا مُلَازِمَةَ  
بَيْنَهُمَا؛ إِذْ لَيْسَتْ الثَّانِيَّةُ مِنْ مَرَاتِبِ الْأُولَى حَتَّى يَكُونَ مِنْ  
بَابِ وَجْدَانِهِمْ لِلْمَرْتَبَةِ الْقَوِيَّةِ يَحْكُمُ بِوَجْدَانِهِمْ لِلْمَرْتَبَةِ  
الضَّعِيفَةِ؛ بَلِ الْأُولَى حَقِيقَةٌ وَالثَّانِيَّةُ اِعْتِبَارِيَّةٌ، فَهُمَا مُتَبَايِنَانِ لَا  
مُنْدَرَجَانِ تَحْتَ حَقِيقَةٍ وَاحِدَةٍ حَتَّى يَجْرِيَ فِيهِ التَّشْكِيكُ  
بِالشَّدَّةِ وَالضَّعْفِ، فَلَا بُدَّ مِنْ إِقَامَةِ الدَّلِيلِ عَلَى جَعْلِ هَذَا  
الْاِعْتِبَارِ لَهُمْ».

این شخص عالی قدر، بعد از اینکه می فرماید: حقیقت ولایت این  
است که زمام چیزی به دست کسی باشد (زمامداری امر یا امور)،  
می فرماید: رسول اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام ولایت معنوی و سلطه باطنی  
بر جمیع امور تکوینی و تشریحی دارند، چنانکه ایشان مجاری  
فیوضات تکوینند، مجاری فیوضات تشریح نیز بوده و وسایط تکوین  
و تشریح می باشند، و در توصیف حضرت سید الانبیاء علیه السلام وارد است:

«الْمُفَوَّضُ إِلَيْهِ دِينُ اللَّهِ»؛

«کسی که دین خدا به او تفویض و واگذار شده است».

ولی این ولایت غیر از ولایت ظاهری است که از مناصب مجعوله  
است؛ زیرا ولایت تکوینی و تشریحی، لازم ذات نوری ایشان است،  
مانند ولایت الهی که شؤون ذات باری تعالی است، نه از مناصب

مجعوله بنفسه لنفسه، و ملازمه‌ای هم بین این دو ولایت نبوده و دومی از مراتب اولی نمی‌باشد تا گفته شود: وقتی مرتبه قوی را دارا باشند، مرتبه ضعیف را نیز دارا می‌باشند؛ بلکه دومی اعتباری است، پس این دو ولایت متباین هستند و تحت یک حقیقت واحد قرار ندارند تا تشکیک به شدت و ضعف در آنها گفته شود.

حقیر عرض می‌کنم: اگرچه موارد سخن در بیان این محقق بزرگ، از بیانات گذشته و آنچه پیرامون کلام شاگرد بزرگوارش نوشتیم. معلوم می‌شود، اما برای روشن‌تر شدن مطلب، این موارد را - هرچند موجب تکرار گردد - بعون الله تعالی توضیح می‌دهیم:

۱- اینکه فرموده‌اند: حقیقت ولایت، زمامداری است! سخن تمامی است، چنان‌که تقسیم آن به ولایت تکوینی و تشریحی و حقیقی و اعتباری نیز صحیح است؛ اما این فرمایش مجمل و نارسا است؛ چون حدود ولایت و سلطنت بر جمیع امور تکوین، و نحوه آن را شرح نمی‌دهد، و اگر به طور مستقل و مطلق زمامداری امور تکوین را کسی با غیر خدا بگوید، خصوصاً اگر هم لازم ذات آن غیر بدانند، سر از تفویض در می‌آورد که بطلان آن - در مطلب دوم از مطالب بخش اول این کتاب - ثابت شد، و به نحو مذکور در مطلب چهارم نیز ثابت نیست. بله، اگر به نحو قدرت بر تصرف و زمامداری و سلطنت بر امور تکوینی باشد، که طبق مصالح ثانوی و عارضی و خرق عادت، تصرفاتی بنمایند، آن مطلب دیگری است که در مطلب سوم و پنجم

و هفتم از مطالب بخش اول شرح داده شد. بالاخره این سلطنت معنوی و ولایت باطنی بر جمیع امور، باید حدود و چگونگی اش معلوم شود.

۲- اگر بفرمایند: از اینکه گفتیم مجاری فیوضات، تکوین و تشریح می باشند، حدود و چگونگی این ولایت معلوم می گردد، عرض می شود: اگر مقصود از مجاری فیوضات تکوینی بودن، چنان که کراراً در این رساله گفته شد- همان مطالبی است که حکما و فلاسفه به زعم خود، در تصحیح صدور کثیر از واحد و ربط حادث به قدیم و با توجه به قاعده «الْوَاحِدُ لَا يَصْدُرُ مِنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ» و قاعده امکان اشرف و سنخیت بین علت و معلول و مانند آن می گویند، لذا به عقول عشره (و به قول خودشان قواهر اعلون) و صادر اول و ثانی و ثالث و علل و فواعل قائل هستند که بگویند فیض وجود در قوس نزولی خود با وسایط و سیر سلسله مراتب نزولی از مراتب اعلی به مراتب اسفل نزول می نماید و به تمام ممکنات می رسد، اگر این را نسبت به وسایط بالا یجاب بگویند، زمامداری و ولایت نیست و اگر بالا اختیار باشد، نسبت به ساحت قدس ربوبی، مستلزم تحدید قدرت مطلقه است، و با آیات بسیار مثل «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» منافات دارد و در نهایت سر از تفویض درمی آورد، و مسلم است همان طور که ابداع و خلق شیء از لا شیء و ایجاد معدوم جایز است، ایجاد بدون واسطه و وسایط نیز جایز است و به علاوه، اگر نزول فیض و مجرای فیض بودن از جانب وسایط، بالا اختیار و از جانب خدا بالا یجاب باشد، لازم می آید که وسایط اکمل باشند.

در اینجا ممکن است گفته شود: صدور فیض از خدا و فیض رسانی و وسایط - که مجرای فیض الهی هستند - بالا ایجاب نیست، چنان که مثلاً عدم امکان اکل از راه چشم، موجب اختیاری نبودن خوردن از راه دهان نیست، همچنین استحاله نزول فیض بدون واسطه، موجب ایجاب صدور فیض از خدا و فیض رسانی مجاری و وسایط نیست و ولایت حقیقی ذاتی ازلی و غیر تکوینی الهی بر هر چه امکان آن معقول باشد، احاطه دارد و مجاری فیض نیز این ولایت را به تقدیر خدا دارند، و به اراده و اختیار فیض رسانی می نمایند که از این ولایت، می توان به ولایت فیض رسانی تعبیر کرد؛ زیرا به فرمایش محقق مذکور - که این ولایت را لازم ذات نوری آنها گرفته است - لازم ذات نوری آنها فیض رسانی است - چنان که لازم ذات الهی فیاضیت است - و یا اینکه به تقدیر و امر خدا فیض رسانی می کنند و در هر دو صورت به ایجاب ارتباط پیدا نمی کند.

فقط اشکال تفویض باقی می ماند که آن نیز به این نحو مرتفع می شود که واسطه بودن با تفویض و استقلال داشتن منافات دارد؛ چون در واسطه همیشه صاحب واسطه دیده می شود، و واسطه فیض بودن که دائماً فیاضیت حق در کار باشد و آنی و لحظه ای مقطوع نشود - که اگر مقطوع شود، فیض رسان و فیض گیرنده، همه نابود می گردند - عین مفاد «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» است.

ولی ناگفته نماند: با این بیان که گفته شد، وسایط بدان سان که فلاسفه

گفته‌اند، جزء فواعل و علل به شمار نمی‌روند. و این همان فیض خدا است که علت است و فاعل، هرچند از این وسایط و مجاری به معلولات می‌رسد.

و خلاصه کلام اینکه: اگر مجاری فیض بودن آن بزرگواران به نحوی تقریر شود که هیچ‌گونه اشکالی پیش نیاید و خلاف ظواهر قاطع ادله سمعی نباشد، و رایحه شرک و غلو و تفویض و اثبات نقص از آن استشمام نگردد و از اذهان متشرعه و کسانی که غور و بررسی کامل در آیات کریمه و احادیث شریفه دارند، بعید نباشد، قابل قبول است.

و اگر بنا باشد که قول به عقول و علل و فواعل طولی و اینکه صادر اول عقل اول است، پذیرفته شود، تفسیر و تأویل و تطبیق آن با انوار قدسیه معصومین علیهم‌السلام با بیانی مانند بیان اخیر، یا بیاناتی که تمام‌تر و کامل‌تر باشد، لازم است؛ زیرا برحسب روایات و احادیث شریفه، خدا خلقی اعظم و اشرف و اکمل از این ذوات مقدسه نیافریده است.

و شاید بی‌اشکال‌ترین تقریر در مورد مجاری فیض این باشد که گفته شود: سنت الهی بر این قرار گرفته است که فیض خود را از این مجاری که مکلف به فیض‌رسانی هستند، به فیض‌گیرندگان برساند. با این حال، اثبات این معنی و اینکه خدا بدون وسایط، به کسی فیض بخشی نمی‌کند و جمیع امور تکوینی از این مجاری انجام می‌شود، محتاج به ادله قوی صریح نقلی است که چه بسا خلاف آن از ادله‌ای استظهار شود.

بنابراین با پیشنهاد بررسی بیشتر، فعلاً این موضوع را در اینجا به این نحو تمام می‌کنیم که هرچه تأمل می‌شود، اگر واسطه در فیض به او برسد و او در فیض رسانی اختیار داشته باشد، هرچند فیض دهنده هم در کار باشد - که اگر او فیض ندهد، فیض رسانی نخواهد بود - شبهه تفویض در جای خود باقی است، و وجوهی که برای تصحیح مجاری فیض گفته شود، در رفع آن کافی نیست. با این حال، ممکن است کسی بگوید، در صورتی شبهه تفویض باقی است که فیض رسان، چه فیض را برساند یا نرساند، از طریق دیگر امکان افاضه فیض نباشد، اما اگر امکان افاضه از طریق دیگر در فرض فیض نرساندن این واسطه محقق باشد، تفویض نیست و امر به دست قدرت خدا است.

۳- اگر مقصود از مجاری فیض این باشد که ایشان در باطن وسایل و اسباب و وسایط تربیت و رسیدن فیض الهی به ممکنات می‌باشند که همه از آنان کسب استعداد و صلاحیت می‌نمایند، چنان‌که در ظاهر بسیاری مخلوقات از آفتاب استفاده می‌نمایند و در ادامه بقا و رشد و نمو از آن مدد می‌گیرند و اسباب و مسببات همه به اذن خدا در فعل و انفعال و تأثیر و تأثرند، وجود صاحب ولایت و ولی نیز در باطن مؤثر است و نسبت او به این عالم امکان، نسبت قطب است به سنگ آسیا، که آسیای عالم امکان به دور او در گردش است، مطلب صحیحی است و شائبه شرک و تفویض و غلو در آن نیست و اخباری مثل اخبار "آمان" آن را تأیید می‌نماید؛ ولی از آن به ولایت تعبیر کردن، که به قول محقق مذکور زمامداری است، صحیح نمی‌باشد.

به هر حال این معنی صحیح است و وجود پیغمبر و ولی و امام در بقای عالم و نظام آن، همان اثری را دارد که منظومه شمسی و جاذبه آن، در بقای نظام منظومه، و جاذبه زمین، در حیات و بقای موجودات ارضی و قلب در حیات و بقای انسان دارد، هرچند ما حقیقت و نحوه ارتباط این نظام را به وجود "ولی" درک نکنیم.

۴- این سخن که: «ولایت، لازم ذوات نوری آنها است»، نظیر رأی حکما در مورد خوارق صادره از انبیا است که در بخش اول بیان کردیم، و مثل این است که گفته شود: خدا میوه را شیرین می‌آفریند یا آب را شیرین خلق می‌کند. یا اینکه گفته شود: خدا میوه شیرین و آب شیرین را می‌آفریند و این در مانند جمادات و مخلوقات که مرید و مختار نیستند، هر نوع تعبیر شود و واقع امر به هر نحوی باشد، تفاوت می‌کند؛ زیرا از خود و برای خود، مالک چیزی و خیر و شرّی نیستند؛ اما در مورد موجودی چون انسان، اگرچه اصل وجود و هستی‌اش از خدا و آفرینش خدا است، اثبات این است که: بالذات از خود و برای خود، مالک نفع و ضرر است. و بالاخره این با آیاتی مانند:

﴿عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ﴾؛<sup>۱</sup>

«بنده مملوکی که قادر بر هیچ نیست».

﴿وَهُوَ كُلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ﴾؛<sup>۲</sup>

«او سربار مولایش باشد».

۱. سوره نحل، آیه ۷۵.

۲. سوره نحل، آیه ۷۶.



﴿وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا﴾<sup>۱</sup>

«(و حال آنکه آن بتان) نه هیچ بر نفع و ضرر آنها قادرند و نه

امر موت و حیات و بعثت آنها به دست ایشان است».

خالی از منافات نیست و هرچند با بیاناتی بخواهند رفع تنافی نمایند که با بشر بودن آنها سازگار باشد، به اینکه لازم ذات افراد خاصی از بشر بگیرند که فرد مافوق باشند، نه مافوق انسان. بالاخره این ذوات، هرچند ممکن می‌باشند، بالذات دارای قدرت و اختیار شمرده می‌شوند و در این جهت، نظیر خدا محسوب می‌شوند و با فقر و احتیاج تام و تمام ممکن منافات دارد.

بنابراین اگر بگوییم: خدا به انسان قدرت تصرف در کاینات می‌دهد، یا ولایت به او عطا می‌کند، یا او را قادر بر تصرف در کاینات می‌آفریند و یا ممکنات را فرمانبر او قرار می‌دهد، اولی و اقرب به معارف توحیدی و ابعاد از شائبه شرک است، تا اینکه گفته شود: خدا انسان را متصرف در کاینات می‌آفریند.

۵- غرض شما از ولایت بر جمیع امور تشریحیه چیست؟ اگر مقصود ولایت کلیه شرعی بر تمام امور و سرپرستی و زعامت و امارت و زمامداری است که آن جعلی و اعتباری است. و اگر مقصود ولایت ذاتی حقیقی بر جمیع امور و احکام و تشریعیات و جعل قوانین

---

۱. سوره فرقان، آیه ۳.

و نظامات باشد که آن بر احدی غیر از خدا نیست، فقط چنان که در معنای ولایت تشریحی - ان شاء الله - خواهیم گفت، بعضی موارد بر حسب برخی روایات و طبق دومین احتمالی که علامه مجلسی رحمته الله علیه در معنی این روایات بیان فرموده است، به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تفویض شده است؛ اما ولایت ائمه اطهار علیهم السلام بر جعل احکام و تشریح قوانین، به طریق اولی ثابت نیست و حتی در همان مواردی هم که بر حسب روایات، برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت است، برای ایشان ثابت نمی باشد.

۶- و اما این فرمایش که ولایت دومی جعلی و اعتباری است و از مراتب ولایت اولی - که به فرموده ایشان حقیقی و ذاتی است - نمی باشد، مطلبی است تمام؛ چه آنکه این ولایت، ذاتی و از لوازم ذات نوری ایشان باشد، و چه آنکه تکوینی و متعلق جعل تألیفی باشد.

ولی اینکه می فرمایند: «نمی توان ولایت ذاتی را دلیل بر ولایت جعلی قرار داد و از باب وجدان مرتبه قوی، حکم به وجدان مرتبه ضعیف نمود؛ چون این دو ولایت متباین هستند» اصل استدلال برای اثبات ولایت اعتباری را به ولایت حقیقی رد نمی کند؛ زیرا صحیح است که از باب وجدان مرقوم حکم جایز نیست؛ اما می توان گفت: ولایت حقیقی کاشف از ولایت جعلی و اعتباری است؛ یعنی اگر بنده ای این چنین ولایتی را بر جمیع کاینات داشت، از آن کشف می شود که ولایت اعتباری نیز برای او جعل شده است و از هر کسی که این ولایت را ندارد، اولی و احق به آن است.

۷- مقصود از تفویض، در «الْمُفَوَّضُ إِلَيْهِ دِينُ اللَّهِ»، یا همان ولایت تشریحی است که بر حسب اخبار در بعضی موارد و برخی جهات تشریح - چنان که در بحث ولایت تشریحی بیان می شود - به پیغمبر ﷺ واگذار شده است که در این صورت شأنی از شؤون خاص نبوت است. و یا به این معنی است که: حفظ دین و نگاهداری و قیام به امور و جهات و مصالح و مدافعه از حریم آن به پیغمبر اکرم ﷺ واگذار شده است. بنابراین شأنی است که برای ائمه علیهم السلام نیز ثابت بوده و امام، قیّم و سرپرست و قائم به آنچه موجب بقای دین است، می باشد.

### نظر صحیح در معنای ولایت تکوینی

اگرچه از بیانات گذشته، نظر صحیح در معنای ولایت تکوینی معلوم شد؛ اما جهت مزید بصیرت و توضیح بیشتر عرض می شود: ولایت و استقلال و اختیار رتق و فتق و تدبیر کاینات و امر خلق و رزق و میراندن و زنده کردن و امساک و حفظ کرات و آسمان و زمین، و اداره شؤون وجودی عالم امکان و سازمان ممکنات، مخصوص ذات بی زوال یگانه خداوند سبحان بوده و شریک و نظیری برای او نیست، و ادّعی شرکت و اعتقاد به شرکت کسی با خدا، در هر یک از این امور کفر و شرک است. و فقط خدا است که بر کاینات سلطنت و حکمرانی و فرمانروایی دارد و غیر از او کسی حاکم مطلق و سلطان نبوده و ملکوت هرچیز به دست او است؛ ملائکه و انبیا و اوصیا همه تحت سیطره قدرت و ولایت او قرار دارند.

«وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا»؛<sup>۱</sup>

«و حال آنکه (آن بتان) نه بر هیچ نفع و ضرر آنها قادرند و نه امر موت و حیات و بعثت آنها در دست آنان است».

و مملوک و مخلوق و مطیع و منقاد و تسلیم او امر او هستند؛

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»؛<sup>۲</sup>

«هر که در آسمانها و زمین است با رغبت و اشتیاق و با صبر و الزام، شب و روز به طاعت خداوند مشغول است».

حتی قول به اینکه خلق و رزق و تربیت و امامت و احیا و جمیع این گونه امور به معصومین علیهم السلام تفویض شده و در آن ولایت دارند، به این معنی که خدا این کارها را مقارن اراده آنها انجام می دهد، باطل است و چنان که علامه مجلسی - علیه الرحمة - در بحار و مرآة العقول تصریح فرموده است، اگرچه عقلاً مانعی ندارد، اخبار بسیار مانع از آن است؛ بلکه می توان گفت: عقلاً هم جایز نیست؛ زیرا اگر این خدای تعالی افعال را غیر مقارن به اراده آنها انجام می دهد، پس در تمام موارد به آنها تفویض نشده است، و اگر فقط مقارن آنها انجام می دهد، این خلاف شأن ربوبیت و الوهیت و متبوعیت مطلق و اسماء الحسنی و صفات کمال

۱. سوره فرقان، آیه ۳.

۲. سوره رعد، آیه ۱۵.

الهی است، و قول به انعزال خدا از تصرف در امور، خلاف ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ می باشد.

اما با حفظ این جهات - چنان که در مطلب سوم، پنجم و هفتم از مطالب بخش اول، و در ضمن بیان نوع پنجم از انواع ولایت تکوینی به وضوح رسید - عقلاً و شرعاً امکان دارد که خداوند متعال به خاص از بندگانش (از فرشته و انسان)، به جهت اظهار رفعت و علو شأن یا تأیید آنها و اتمام حجت بر دیگران، یا مصالح دیگر ولایت و قدرت در تصرف در کاینات یا مأموریت های خاصی - مثل تدبیر امور - عطا کند تا در مواردی که فقط مأمورند، مأموریت خود را انجام دهند و در موارد دیگر، بر حسب مصالح و جهات ثانوی که در داخل نظام کاینات پیش می آید، طبق آن مصلحت تصرفاتی بنمایند، یا اینکه کاینات را مطیع و فرمان بر آنها سازد تا بر حسب اقتضا و مصلحت، هر تصرفی را که مصلحت دیدند، بنمایند.

این اقدار و اعطای اختیار از جانب خدا، با نفوذ و جریان اراده و مشیت او منافی نیست و کناره گیری از تمشیت امور و اداره عالم امکان نمی باشد، چنان که منافی با بطلان تفویض - حتی به معنایی که علامه مجلسی رحمته الله آن را معقول شمرده - نمی باشد؛ زیرا خلق، آفرینش، اصلاح، انتظام، اداره کاینات، تدبیر امور خلق و رزق و اعمار، تقدیر آجال و موت و حیات و امور دیگر از این قبیل امور است و اعطای قدرت و ولایت به بنده ای در تصرف در کاینات، در مواردی که مصالح

ثانوی و لطف و مقتضیات خاصه باشد۔ مثل اظهار معجزه و اتمام حجت و قوت و نفوذ کلام و تبلیغ نبی و وصی و اطمینان قلوب مؤمنین امری دیگر است و تفویض نمی‌باشد؛ بلکه این اذن و اعطای اختیار و فرمان بر ساختن کاینات و اقدار عبد، از رشته‌های همان تدبیر کلی الهی و تنظیم امور و قیام به امر مُلک و ملکوت است که بر حسب حکمت و قاعده لطف لازم می‌باشد، و احادیث و روایات کثیره متواتری از طرق خاصه و عامه دلالت دارند که حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام این ولایت و اذن و قدرت را دارا و تصرفات آنها در کاینات به صورت اعجاز و خوارق، در موارد بسیار از حقایق مسلم تاریخ است و انکار آن، که امر واقع شده است و نزد ارباب اطلاع از تاریخ و کتب معتبر حدیث تردیدناپذیر است۔ خردمندان نیست، چنان‌که اعتراض به اعطای این ولایت از جانب خدا، گستاخی بزرگ و خلاف تسلیم و حاکی از جهل و بی‌معرفتی می‌باشد، که خداوند در این زمینه می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ  
\* أَهُمْ يَفْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ  
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ  
بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾<sup>۱</sup>

۱. سوره زخرف، آیه ۳۱ و ۳۲.

«باز گفتند چرا این قرآن بر آن دو نفر بزرگ قریه مکه و طایف (ولید و حبیب یا عروه بن مسعود) نازل نشد؟ آیا آنها باید فضل و رحمت خدای تو را تقسیم کنند؟ (هرگز) در صورتی که ما خود معاش و روزی آنها را در دنیا تقسیم کرده‌ایم و بعضی را بر بعضی ترجیح و برتری داده‌ایم تا بعضی از مردم بعضی دیگر را مسخر بر خدمت کنند؛ ولی رحمت خدا از آنچه جمع می‌کنند، بهتر است».

با همین توضیحی که داده شد، رفع هر شبهه می‌شود. علاوه بر اینکه در مورد ملائکه نیز این تصرفات بر حسب آیات و روایات - چنان که کراراً گفته شد - ثابت است و همان نحو که ولایت آنها - در اموری که به آنها مأموریت داده شده و مناصب و مقاماتی که دارند - منافی با توحید و موجب اشکالی نیست، در ولایت پیغمبر و امام به نحوی که تحقیق شد، اشکالی پیش نمی‌آید و این گونه اعطای اختیارات و ولایت‌ها از جانب خدا داخل در اداره امور کاینات و قیام به شؤون عوالم ممکنات است که قائم به آن فقط خدای واحد احد است و در مقابل، شرک و تفویض نافی آنها است و راجع به مجاری فیض هم چون مکرر توضیح دادیم، نظر صحیح و تحقیق در آن، همان است که در بررسی کلام محقق اصفهانی رحمته الله علیه بیان کردیم.<sup>۱</sup>

---

۱. و در رساله «مفهوم وابستگی جهان به وجود امام علیه السلام» نیز توضیحاتی داده‌ایم.

### بیان دیگر

شکی نیست که حضرت احدیت - عزّ اسمه - در اوصاف جلالیه و جمالیه متوحد و متفرد و یگانه و بی همتا است، و شریک و عدیل و نظیر ندارد. و هیچ کس و هیچ چیز در عرض او و بدون اعطا و افاضه او، واجد صفت کمالی نیست و او به تنهایی قیوم آسمان و زمین و عوالم ملک و ملکوت و مدبر شؤون و معطی و خالق و رازق و مالک و صاحب اختیار آنها است؛

«لا شریک له ولا معین له ولا نصیر له ولا وزیر له ولا شبیه

له من خلقه لیس کمثله شیء»؛

«برای خداوند شریک و یار و یاور و وزیر و شبیه‌ای از

مخلوقاتش نیست و هیچ چیزی مثل او نمی‌باشد».

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ

مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا﴾؛<sup>۱</sup>

«هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست جز آنکه روزی‌اش بر خدا

است و خدا قرارگاه و آرامش‌گاه او را می‌داند».

و شؤون الوهیت و ربوبیت خود را به احدی واگذار نفرموده و کسی

را وکیل و کفیل امور خلائق قرار نداده است:

﴿قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾

۱. سوره هود، آیه ۶.



﴿هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

﴿هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾

﴿هُوَ الرَّحْمَانُ الرَّحِيمُ﴾

﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ﴾

﴿هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾

﴿هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾

﴿هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

این مسایل توحیدی همه بر حسب عقل و قرآن مجید و احادیث مسلم است، و شک و تردیدی در آنها نیست.

مسأله دیگری که در اینجا از آن بحث می‌شود، این است که در طول این صفات و به اقتضای این صفات و به اعطا و بخشش و تقدیر خداوند متعال، ائصاف ممکنات به نحو واقعی یا اعتباری به این صفات جایز است، هرچند در ممکنات، وصف مانند موصوف، ممکن و حادث و محدود و متناهی، و معرض زوال و تغیر و سایر عوارض امکان است.

شکی نیست که ممکنات به بعضی از این صفات ائصاف دارند، چنان‌که شکی نیست که این ائصاف آنها، خود دلیل بر وجود ذاتی است که این اوصاف را به طور کامل و تمام و نامحدود و بالذات و از خود دارا است. البته بعضی از صفات و اوصاف، اختصاص به ذات الوهیت دارد و ائصاف غیر او به آن محال است، مانند احدیت و واحدیت حقیقیه که

غیر از خدا کسی این دو صفت را ندارد؛ اما بعضی صفات را ممکنات نیز واجدند که اتصاف آنها به این صفات ضروری و غیر قابل انکار است.

مثلاً از صفات حقیقیه الهیه، صفت "علم" است که ایزد تعالی و تقدس به آن متفرد و یگانه است و شریک و نظیر ندارد؛ اما اتصاف ممکن به این صفت، به تقدیر و تعلیم خدا، بلاواسطه یا باواسطه، به طور موهبی یا کسبی و افاضه علم به او یا اقدار او به تعلم در حدود استعداد و گنجایش و ظرفیت او جایز است و ظهور و تجلی قدرت و علم الهی است.

یا مثلاً یکی از اسمای الهی، اسم شریف "السلطان" و "الحاکم" است که حق تعالی در صفت سلطنت و حکومت، متفرد و متوحد است و کسی در عرض او و از پیش خود، سلطنت و حکومتی بر هیچ چیز ندارد و کسی را در عرض او و بدون جعل یا اعطای او سلطان و حاکم دانستن، شرک و منافی با توحید است؛ اما سلطنت و حکومت تکوینی یا جعلیه و اعتباریه به ایجاد یا جعل خدا برای فرد یا افرادی منافی توحید نیست؛ بلکه شعبه‌ای از شعب حکومت و سلطنت واقعیه حقیقیه الهیه است، لذا تکویناً انسان حاکم بر خود و مسلط بر خود است، چنان‌که بر آنچه خداوند مسخر او قرار داده است، نیز به ایجاد و تکوین او حاکم است و سلطنت دارد.

همچنین "قدرت" از صفات ازلیه حقیقیه الهی است و خدا را در آن

شریک و نظیری نیست و هیچ کس و هیچ چیز، در عرض خداوند قادر متعال و از پیش خود، قادر و توانا نیست؛ ولی در طول این قدرت و در اثر ظهور آن و به تدبیر و تقدیر الهی، قدرت یافتن غیر و مطیع ساختن اکوان نسبت به غیر، منازعه با خدا در صفات کمالیه او نمی‌باشد؛ بلکه اثبات کمال برای ذات بی‌زوال او است.

چنان‌که می‌دانیم، یکی از اسمای حُسنی و صفات علیای الهی، "ولئ" و "مولئ" است؛ به معنی صاحب اختیار و زمامدار مطلق و متصرف مطلق و قائم به امور و شؤون ممکنات و این‌گونه معانی مشابه در این صفت نیز، خداوند قادر سبحان متفرد و یگانه و یکتا است و همتا و شریک و نظیر ندارد و کسی قائم مقام او نمی‌شود و این صفت را هم از صفات ذات باید دانست و هم از صفات فعل؛ زیرا به اعتبار اینکه خدا قدرت دارد و صاحب اختیار است و امر خلق و رزق و انتظام امور کاینات و تدبیر و تقدیر امور و شؤون آنها با او است، از صفات ذات و از شؤون صفت قدرت و بازگشت به صفت علم و قدرت می‌کند و از جهت قیام ذات الوهیت به تدبیر امور و تصرف در شؤون کاینات و خلق و رزق و اماته و احیا و اعطا از صفات فعل است.

پس به هر دو جهت، خدا ذاتاً و فعلاً ولئ و مولئ است و هیچ کس و هیچ ممکنی با خدا در این صفت شریک نیست؛ اما اعطای ولایت تکویناً و احداثاً یا جعلاً و تشریحاً، به نحوی که همان ظهور ولایت مطلقه الهی ذاتاً و فعلاً، و استمرار فعلی آن باشد و تفویض هم نباشد،

جایز است و ظهور سعه همان ولایت الهی خواهد بود، و فی الواقع اولیاء الله عمال اجرای اراده و مشیت الله و وسایط انفاذ و اجرای آن می باشند که اگرچه به اختیار و ولایتی که دارند - باذن الله - تصرّفات می نمایند - چنان که در نوع چهارم و پنجم به آن اشاره شد - در این تصرّفات و اظهار خوارق، واسطه و عامل اراده الله و متحرک به آن هستند.

بنابراین اگر آیه یا روایت یا فقره‌ای از زیارتی، دلالتی بر این گونه ولایت‌ها نسبت به حضرات معصومین علیهم‌السلام بنماید، مانند:

«إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ... وَعَزَائِمُهُ فِيكُمْ»<sup>۱</sup>

«برگشتن خلق به سوی شما و حساب آنها با شما و تصمیمات پروردگار درباره شما است».

نباید آن را به اسم غلو یا شرک یا تفویض، و علی رغم واقعیات و وقایع مسلم تاریخ ردّ کرد؛ بلکه باید در سند و دلالت آن بر اساس موازین علمی - که به آن در این بحث‌ها اشاره‌ای شد - بررسی و تحقیق نمود، که:

وَ كُمْ مِنْ عَائِبٍ قَوْلًا صَحِيحًا      وَ آفَتُهُ مِنَ الْفَهْمِ السَّقِيمِ

چو بشنوی سخن اهل دل، مگو که خطاست

سخن شناس نه‌ای، دلبرا خطا اینجاست

۱. زیارت جامعه کبیره.

### سخن نهایی و معقول

کسانی که در قبول ولایت تکوینی و تصرفات معصومین علیهم السلام در امور تکوینی از بیم وقوع در شرک و تفویض و غلو (و در حقیقت به علت جهل به معنی ولایت ایشان) تأمل دارند، نهایت چیزی را که در اینجا - با وجود وقایع عینی و مسلم خارجی که هر یک حکایت از ولایت آن بزرگواران دارد - می‌توانند احتمال دهند و بیش از آن نمی‌توانند، این است که بگویند:

آنچه به نظر ما تصرف و اختیار و ولایت بر کاینات است، تصرف و اختیار به نحوی که مردم بر خود و افعال خود و آنچه مسخر آنهاست دارند، نمی‌باشد؛ بلکه در این تصرفات فاعل بلاواسطه خداست - چنانکه اشاعره از اهل سنت، در مورد افعال عباد همین حرف را زده‌اند و در مقام مبالغه در توحید افعالی، اثبات نقص کرده‌اند) که در هنگام دعا و توجه یا اراده و خواست نبی یا وصی، فعل را انجام می‌دهد؛ مثلاً شق القمر می‌نماید، یا درخت را به سوی پیغمبر سیر می‌دهد، یا سوسمار را به نطق در می‌آورد، یا بیمار را شفا می‌دهد، یا مرده را زنده می‌سازد، یا خود ولی یا کسی را که او خواسته است طی الارض می‌دهد، یا جمع کثیری را با طعام قلیلی اشباع و سیر می‌نماید، و امثال این کارها را انجام می‌دهد و نسبت این افعال به نبی یا وصی مجاز است.

به این افراد می‌گوییم: با اینکه خداوند متعال خود در مورد حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - می‌فرماید:

﴿إِذْ... تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي﴾؛<sup>۱</sup>

«وآن‌گاه که... کور مادرزاد و پیس را به امر من شفا دادی و مردگان را به امر من از قبر بیرون آوردی».

و در مورد ملائکه می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾؛<sup>۲</sup>

«آنان که فرشتگان جانشان را می‌گیرند».

یا ﴿تَوَفَّيْتَهُ رُسُلُنَا﴾؛<sup>۳</sup>

«(آن‌گاه که مرگ یکی از شما فرا رسد) رسولان ما او را

می‌میرانند».

یا ﴿لَا هَبَّ لَكَ﴾؛<sup>۴</sup>

«تا به تو فرزندی بخشم».

و این افعال را به آنها نسبت می‌دهد - چنان‌که افعال عباد را در آیات بسیار به خودشان نسبت داده است - و این معنی در تمام این موارد منافی با توحید افعالی نیست، تا قرینه بر مجاز باشد؛ بلکه مقتضای عموم قدرت خدا، بدون اینکه موجب اثبات صفت نقصی گردد، صحت این ولایت و اقدار است. بنابراین وجه تمامی برای صحت این تفسیر و توجیه نیست. با این حال، اگر کسی به گمان خود - حذراً من

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

۲. سوره نحل، آیه ۲۸.

۳. سوره انعام، آیه ۶۱.

۴. سوره مریم، آیه ۱۹.

القول بالتفویض - این جهت را تصدیق نکند، با او سخنی نداریم؛ زیرا این گونه ناباوری‌ها در تحقیق ولایت و شؤون و مقامات ائمه اطهار علیهم‌السلام و با اعتراف به اصل آن - ان شاء الله تعالی - مضرّ به ایمان و تشیع و ولایت نیست، هرچند با کمال آن منافی باشد.

به عبارت دیگر: اصل اظهار و صدور این تصرّفات - که از آن تعبیر به ولایت می‌شود - مورد اتفاق است، هرچند در تفسیر و توجیه آن اختلاف نظر باشد.

در پایان این بحث، قسمتی از مطالب رساله توحیدیه کتاب الهیات در نهج البلاغه - که از تألیفات نویسنده است - با اندکی تصرّف در عبارات، برای تتمیم فایده در اینجا درج می‌شود و مشروح و مبسوط این مطالب را به آن کتاب حواله می‌دهیم.<sup>۱</sup>

### تذکر یک مطلب مهم

مطلبی که تذکرش در اینجا لازم است، این است که افعال و کارهای خدا، مثل خلق و رزق و امانت و احیا و سایر افعالی که اسمای حسنی بر آنها دلالت دارند، گاهی به واسطه یا وسایطی انجام می‌گیرد و در این صورت به واسطه نیز مستند می‌شود و منافی با توحید نیست؛ خواه آنکه واسطه عاقل و ذی شعور نباشد، یا عاقل و صاحب شعور باشد.

مثال برای مورد غیر ذی شعور، این آیه است:

---

۱. کتاب شریف الهیات در نهج البلاغه در سال ۱۳۶۱ توسط بنیاد نهج البلاغه به زیور طبع آراسته گردید.

﴿وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ﴾؛<sup>۱</sup>

«و شب هنگام ستم‌کاران را صیحه عذاب آسمانی بگرفت.»

و نیز آیه:

﴿وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفُ مَا صَنَعُوا﴾؛<sup>۲</sup>

«و اینک عصای خود را بیفکن تا ازدها شده و بساط سحر و جادویی اینان را ببلعد.»

و مثال مورد ذی شعور نیز آیات بسیاری است، مثل این آیات درباره

ملائکه:

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ﴾؛<sup>۳</sup>

«آنان که چون فرشتگان (مأمورین رحمت خدا) پاکیزه از شرک قبض روحشان کنند.»

و ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ﴾؛<sup>۴</sup>

«آنها که فرشتگان (مأموران غضب الهی) جانشان را می‌گیرند در حالی که در دنیا به نفس خود ستم کرده‌اند.»

و ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ﴾؛<sup>۵</sup>

«و اگر بنگری سختی حال کافران را هنگامی که فرشتگان جان آنها را می‌گیرند.»

۱. سوره هود، آیه ۶۷.

۲. سوره طه، آیه ۶۹.

۳. سوره نحل، آیه ۳۲.

۴. سوره نحل، آیه ۲۸.

۵. سوره انفال، آیه ۵۰.



و ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ﴾؛<sup>۱</sup>

«قسم به فرشتگانی که به فرمان حق، به تدبیر نظام خلق می‌کوشند».

و ﴿فَالْمُقَسِّمَاتِ﴾؛<sup>۲</sup>

«قسم به فرشتگانی که کار جهان را قسمت کنند».

و ﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ﴾؛<sup>۳</sup>

«او امر عالم را از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند، باز حقایق را به سوی خود بالا می‌برد».

و ﴿لِأَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا﴾؛<sup>۴</sup>

«تا به امر او به تو فرزندی پاک سیرت بدهم».

و ﴿لِنُزِيلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ﴾؛<sup>۵</sup>

«تا بر سر آنها و دیارشان از گِل، سنگ باران کنیم».

و مانند آن بنده‌ای که شرح دیدار موسی از او، در سوره کهف مذکور است، که مأموریت‌هایی غیبی نظیر مأموریت ملائکه دارد، و گاهی افعال را به خود نسبت می‌دهد و می‌گوید:

﴿فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا﴾؛<sup>۶</sup>

«خواستم کشتی را عیب دار کنم».

۱. سوره نازعات، آیه ۵.

۳. سوره سجده، آیه ۵.

۵. سوره ذاریات، آیه ۳۳.

۲. سوره ذاریات، آیه ۴.

۴. سوره مریم، آیه ۱۹.

۶. سوره کهف، آیه ۷۹.

﴿فَأَرَدْنَا﴾؛<sup>۱</sup>

«ما خواستیم».

و گاهی به خدا نسبت می دهد:

﴿فَأَرَادَ رَبُّكَ﴾؛<sup>۲</sup>

«پروردگار شما خواست».

و در پایان هم می گوید:

﴿وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي﴾؛<sup>۳</sup>

«آنچه که من انجام دادم به امر خدا بود».

و در مورد عیسی بن مریم علیه السلام در سوره مائده می فرماید:

﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ

طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَامَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ

الْمَوْتَى بِإِذْنِي﴾؛<sup>۴</sup>

۱. سوره کهف، آیه ۸۱

۲. سوره کهف، آیه ۸۲

۳. سوره کهف، آیه ۸۲

۴. سوره مائده، آیه ۱۱۰. بعضی خلق را در این آیه و آیه سوره آل عمران، به معنای اندازه گیری و ساختن گرفته اند و گفته اند: خلق به معنای احداث و ایجاد و آفریدن فقط از آن خداست. بعضی هم گفته اند: خلق گاهی اطلاق می شود و از آن ابداع و آفرینش از عدم اراده می شود، و گاهی اطلاق می شود و از آن اراده می شود آفرینش چیزی از چیز دیگر. به معنی اول بر غیر خدا اطلاق نمی شود؛ اما به معنی دوم اطلاق آن بر غیر خدا جایز است. اما ممکن است گفته شود: از ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي﴾ استفاده می شود که عیسی به اذن خدا از گل، مانند پرنده و به هیأت پرنده می آفرید، نه اینکه مانند یک نفر که با گل بازی کند یا تمرین صنعت مجسمه سازی نماید. بنابراین در این مورد، همان معنی دوم (آفرینش یک شیء از شیء دیگر) مراد است، و الا اگر مراد



و در سوره آل عمران، آیه ۴۹ نیز می فرماید:

﴿أَنْتَ أَخْلَقْ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ﴾.

و گاهی هم این وسایط و تأثیر آنها - چون استقلال ندارند و به مشیت الهی است، هر چند واسطه بالاختیار باشند - الغا می شود و فعلی که فعل عبد است، به خدا نسبت داده می شود، چنان که می فرماید:

﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾.<sup>۱</sup>

و با توجه به این نکته، اعضاء و اشکالی که بعضی در فهم برخی از آیات دارند، مثل:

﴿وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ﴾.<sup>۲</sup>

و ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۳</sup>

مرتفع می گردد.

بنابراین اطلاق این اسما بر غیر خدا، در هر مورد که منع شرعی نداشته باشد و یا اذن شرعی وجود داشته باشد، مانعی ندارد و برحسب لغت هم صحیح است، و استناد این افعال به وسایط و عاملین آن نیز

---

↔ ساختن هیأت پرنده بود که از هر صورت گر و مجسمه سازی صادر می شود، دیگر جمله "بإذنی" لازم نبود؛ زیرا همه چیز و همه کارها در یک حساب کلی به اذن خدا است؛ اما این "إذنی" است که در اینجا مراد است؛ اذن و رعایت خاص و قدرت حق است و راجع به ابداع و خلق شیء از لاشیء نیز اگرچه اطلاق آن به بعضی معانی ولایت و آثار آن، که مشیت الله بر آن جاری شده است، اشکال عقلی ندارد؛ اما علی الظاهر جواز آن شرعاً ثابت نیست؛ بلکه نسبت به اجسام شرعاً ممنوع است.

۱. سوره انفال، آیه ۱۷. ۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

۳. سوره قصص، آیه ۵۶.

شرک نمی‌باشد، و گفتن اینکه: نبی یا وصی یا ملک او را زنده گردانیده، به این ملاحظات اشکال ندارد، چنان‌که شفا را که به واسطه دوا حاصل می‌شود، به دوا نسبت می‌دهند، شفایی را هم که بدون وسایط طبیعی، در اثر توسل به نبی یا ولی حاصل می‌شود و عامل و واسطه آن نبی یا ولی است، به آن عامل؛ مثل عیسی بن مریم و موسی بن جعفر علیهما السلام<sup>۱</sup> نسبت می‌دهند و حتی به قرآن و سوره حمد و دعای مستند می‌سازند، هرچند شافی حقیقی و کسی که این کلمه بر او بدون هیچ‌گونه مسامحه و تجویز اطلاق می‌شود، خدا است.

این مسأله که ملائکه با افرادی از بشر، با علم و اختیار و توجه خودشان یا با عدم علم، در مسیر اجرای مشیت الهی قرار می‌گیرند و به آنها قدرت اماته و احیا و خلق اعطا می‌شود. تفویض نمی‌باشد و منافات با بطلان آن ندارد؛ زیرا تفویض به دو معنی گفته می‌شود:

یکی تفویضی که در مبحث جبر و تفویض نفی شده و «لا جبرَ ولا تَفْوِیضَ» قلم بطلان بر آن کشیده است، و آن عبارت است از: نفی مشیت خدا در افعال عباد و استقلال تامّ عباد در افعال، و این عقیده خلاف توحید در افعال و شرک است.

و دیگر تفویضی است که نسبت به حجج و ائمه اطهار علیهم السلام در روایات نفی آن شده است، و آن این است که: به طور کلی امر خلق

۱. شافعی می‌گوید: «قبر موسی الکاظم التریاق المجرب» رساله اثبات کرامات الاولیاء، تألیف شهاب الدین احمد بن السجاعی الشافعی، ص ۶، طبع مطبعة میمنه مصر.

و رزق و سایر امور از جانب خدا به ائمه علیهم السلام واگذار شده و خدا را در آن، مشیت و تصرف و دخالت و قضا و قدر و تدبیری نیست، که این عقیده نیز شرک و منافی با توحید در افعال و دوام فیض و افاضه، و آیات کثیره صریحه قرآن مجید و روایات بسیار است.

اما واسطه بودن در انفاذ مشیت الهی و امر خلق و رزق و شفای مرضی، شرک نیست که واسطه بودن و وسیله گشتن واسطه نیز کار خدا و به اذن او باشد؛ خواه واسطه شعور داشته باشد یا نداشته باشد.

و نیز توجه و مسألت از وسایط صاحب شعور و اختیار، که در حدود همین انفاذ مشیت الهی و به نحوی که خارج از مشیت و قضا و قدر او نباشد، امری را انجام دهند، شرک نیست و با عدم منع شرعی یا به شرط اذن شرع جایز است و تأثیر این توجه و مسألت و درخواست شفاعت، نظیر صدقه دادن و دعا و مسألت مستقیم از خداوند متعال است که امر را بر وفق حکمت و مصلحت جریان می دهد.

با این حال، دعا و صدقه "مأمور به" است و مؤثر واقع می شود. توسل به این وسایط و استشفاع به آنها نیز بر حسب مشیت الهی مؤثر و موجب دفع بلا یا شفا یا زیادتى رزق می گردد، که وقتی کسی از آنها درخواستی کرد، آنان به مشیت و اذن خدای تعالی آن درخواست را انجام می دهند و بسا که مأمور باشند انجام دهند، چنان که "مادر" واسطه تغذیه طفل و استفاده او از خزاین ارزاق الهی است که به مشیت الهی، شیر در پستان او آفریده شده است؛ ولی اگر طفل گریه کند و از مادر بخواهد و پستان او را بمکد، مادر به او شیر می دهد.

این امور، اسراری است که عقول افراد عادی به پایان آن نمی‌رسد و از درک تفصیل آن عاجز می‌شود.

این نکته هم ناگفته نماند: غرض از این تحقیق، این نیست که تمام افعال و کارهای الهی توسط وسایط انجام می‌شود و وسایط به اختیار خود و به امر خدا، آنها را انجام می‌دهند؛ بلکه غرض این است که خداوند متعال با وسایط شاعره و مختاره هم افعالی را انجام می‌دهد که خود، عالم به مصالح و موارد آن است.

و حاصل این است که: توسّل به ملائکه، مانند اینکه گفته شود:

«مَلَائِكَةُ رَبِّي اِرْفُقُوا بِي»

«ای ملائکه پروردگار من! با من مدارا کنید».

و به ائمه علیهم‌السلام در این نظامی که اجمالی از آن بیان شد و از دایره قضا و قدر حقّ خارج نیست، شرک نمی‌باشد و هر شأنی از این شؤون که بر حسب دلیل معتبر برای ایشان ثابت شود، معقول و در مسیر عقاید محکم و متقن و منطق توحیدی مقبول است و آنچه شرک است، این است که کسی یا چیزی بالذات در عرض خدا و فاعل افعال خدا و خالق و یا مستقل در افعال و اداره خود یا خلق شمرده شود، این گونه معانی شرک است، هرچند گفته شود: خدا این قدرت را به عبد داده و او را مستقل قرار داده و خود کناره‌گیری کرده است، چنان‌که در طیّ مطالب گذشته به تفصیل توضیح داده شد.

اما اگر کسی باذن الله و به قضا و قدر او، عامل ارادة الله و به حول

و قوه و مشیت او، فعلی را که به او مستند می‌شود، انجام دهد و اگر فعلی که ممکن است بلاواسطه از خدا صادر شود، به واسطه غیر از بشر یا فرشته، به اذن خدا و امر خدا صدور یابد، مانند شفای بیماران به اذن الله یا احیای اموات یا خبر از غیوب یا قبض ارواح، منافات با توحید ندارد و عین سرّیان مشیّت الله و جریان و نفوذ اراده الله است که به هر نحوی بخواهد امر خود را اجرا می‌کند و کسی نمی‌تواند مانع از اراده او شود، که:

«لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ، وَلَا يُمْنَعُ عَمَّا يُرِيدُ؛ بَلْ هُوَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ، وَعَلَىٰ مَا يَشَاءُ وَعَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛

«خداوند هر آنچه انجام دهد مورد سؤال واقع نمی‌شود و از آنچه اراده کند منع نمی‌گردد؛ بلکه هر چه او اراده کند و بخواهد انجام می‌دهد و بر هر چیزی توانا است».

و غیر از این، اگر بگوییم: خدا فقط قادر به احیا و اماتة و افعال دیگر بدون واسطه است، اثبات عجز می‌شود. همان‌طور که خدا می‌تواند کاری را بلاواسطه و بدون اسباب انجام دهد، با واسطه و وسایط و اسباب هم می‌تواند انجام دهد و همان‌طوری که "آدم" را بدون واسطه پدر و مادر و "عیسی" را بدون پدر می‌آفریند، دیگران را با واسطه پدر و مادر و اجداد و جدّات آفریده است، تفاوت نمی‌کند که واسطه، فاعل عاقل شاعر مختار باشد یا نباشد. و آنچه گفته شد، با آیاتی مانند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ

اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ؛<sup>۱</sup>

«ای مردم مشرک و کافر) آن بت‌های جماد که بدون خدا می‌خوانید هرگز بر خلقت مگسی قادر نیستند هرچند همه اجتماع کنند و اگر مگس چیزی را از آنها بگیرد قدرت بازپس گرفتن ندارند».

منافی نمی‌باشد؛ زیرا به قرینه آیاتی دیگر مانند:

﴿أَنْتَ أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ﴾<sup>۲</sup>

مفاد آن اثبات عجز معبودهای غیر حق است، و اینکه مورد نفی در آیه استقلال در خلقت و خارج از اراده و مشیت و اذن و قضا و قدر و تسبیب الهی است که بدیهی و مسلم است.

---

۱. سوره حج، آیه ۷۳.

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۹.



## معنای ولایت تشریحی

شکی نیست که ولایت حقیقی بر تشریح احکام و جعل قوانین و نظامات عبادی، معاملات، مالی، اقتصادی، سیاسی، قضایی، کیفری، اجتماعی و احوال شخصی و تعلیم و تربیت و امور دیگر، فقط و فقط اختصاص به ذات بی‌زوال حضرت حقّ - عزّ اسمه - دارد و خداوند متعال را در این مورد نیز شریک و عدیل و همتایی نیست.

هیچ کس، نه به عنوان فردی و مقام مادی یا معنوی و نه به عنوان عموم و نمایندگی از جانب عموم، حقّ قانون‌گذاری و انشای نظامات و مقررات را ندارد، و بدترین استعبادها و کثیف‌ترین قبول استعبادها که کرامت و شرافت انسانیت از آن ابا دارد و بزرگ‌ترین ننگ جامعه و دلیل انحطاط افراد و بی‌شخصیتی و ضایع شدن ارزش‌های انسانی است، این است که فردی بخواهد، احکام و فرمان‌های خود را، نظام زندگی و حیات دیگران قرار دهد و افراد استثمار و استعباد شده هم او را صاحب این حقّ بشمارند، و فکر و حکم او را بر خود و نوامیس خود حاکم بشمارند و خود را مُجری اوامر و پیرو منویات او بگویند.

یکی از حقایق آزادی‌بخش توحیدی اسلام که درک آن دلیل رشد

فکری است، همین است که فردی مالک مقدرات فرد دیگر نیست و حق استضعاف احدی را ندارد، و حدود و نظامات فقط از جانب خدا تعیین می‌شود و جاری ساختن نظامات دیگر، خروج عبودیت خدا و تجاوز به حریم حکومت و قوانین او است:

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾<sup>۱</sup>

«تنها حکم فرمای عالم وجود خدا است و امر فرموده که جز او را عبادت نکنید».

و آیه:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا \* وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا﴾<sup>۲</sup>

«آیا ننگری و عجب نداری از حال کسانی که گمان می‌کنند بر آنچه که به تو و قبل از تو نازل شده، ایمان آورده‌اند، چگونه باز می‌خواهند طاغوت را حاکم خود کنند در صورتی که مأمور بودند به طاغوت کافر شوند و شیطان می‌خواهد که آنان را گمراه کند گمراهی دوری \* و چون به آنها گفته شد: به حکم

۱. سوره یوسف، آیه ۴۰.

۲. سوره نساء، آیه ۶۰ و ۶۱.

خدا و رسول باز آید، منافقین را ببینی که سخت مردم را از  
گرویدن به تو منع می‌کنند».

قبول نظامات غیر شرعی، یک نوع پرستش و عبادت غیر و مشرکانه  
و خلاف عقیده توحید و نظاماتی است که منشأ و منبع آن توحید است  
و با خالص کردن اطاعت برای خدا نیز مخالف است، و فکراً و عملاً  
شرک است:

﴿وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾<sup>۱</sup>

«وامر نشدند مگر بر اینکه خدا را به اخلاص کامل در دین  
اسلام پرستش کنند».

﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾<sup>۲</sup>

«آگاه باشید که دین خالص برای خدا است».

بنابراین ولایت بر قانون‌گذاری - اگر صحت جعل آن برای غیر خدا  
ثابت شد - حتماً باید به جعل و اعطای خدا باشد، و ولایت تشریحی بر  
جعل احکام و تشریح قوانین و نظامات - چه تشریحیه از باب صفت به  
حال متعلق موصوف صفت ولایت باشد و یا اینکه صفت خود ولایت  
باشد، و مراد آن‌گونه ولایت بر قانون‌گذاری باشد که با جعل و تشریح  
اعطا شده باشد که در مقابل ولایت حقیقیه الهیه بر تشریح قرار دارد -  
باید از جانب خدا باشد و از جانب غیر خدا اگرچه تمام افراد جامعه

۱. سوره بینه، آیه ۵.

۲. سوره زمر، آیه ۳.

باشند. صحیح نیست و مداخله در شؤون و اختصاصات الهی و مشرکانه است، چنان‌که در تعیین زمامدار و ولی امور خلق نیز همین معیار را باید رعایت کرد و از منطقه حکومت و سلطنت الهی به اندازه سر مویی نباید خارج شد.

بنابراین در اینکه یک معنای ولایت تشریحی، ولایت به نحو جعل و تشریح بر امور تشریحی و جعل قانون است، شبهه‌ای نیست، چنان‌که در اینکه این ولایت از جانب خدا به طور کلی و در جعل تمام قوانین و احکام، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم اعطا نشده است، سخنی نیست و عقل و نقل بر آن اتفاق دارند.<sup>۱</sup>

آنچه مورد بحث است، این است که: آیا در بعضی از موارد، این ولایت به پیغمبر اکرم و ائمه هدی علیهم السلام تفویض شده و مانع شرعی و عقلی دارد یا نه؟ این مطلبی است محتاج به تأمل و تحقیق.

در کتاب شریف کافی، بابی است به این عنوان: «باب التفویض إلی رسول الله و إلی الأئمة صلوات الله علیه و علیهم» که متضمن برده روایت است. در «بحار الانوار» نیز در باب «نفي الغلو في النبي و الأئمة

۱. متأسفانه ولایتی را که به اجماع مسلمین و دلالت آیات و احادیث، پیغمبر خدا هم ندارد (و در اینکه جایز است در بعضی امور داشته باشد نیز اختلاف است) مجالس شورای به اصطلاح ملی در اغلب کشورهای مسلمان نشین، به پیروی از بیگانگان و غرب پرستان نادان و استعمارگران و انجمن‌های مختلف برای خود ثابت شمرده و علناً راه شرک را پیش گرفته و احکام مسلم اسلام را متروک و مهجور ساخته‌اند. رتبا لا تؤاخذنا باعمالهم و اذفع عن بلادك شرورهم و مکرهم و اجعل کلماتهم السفلی و کلمتک العلیا، انک انت العزیز القدیر.

صلوات الله عليه وعليهم، وبيان معانى التفويض وما لا ينبغي أن ينسب إليهم منها وما ينبغي» فصلی است به عنوان «فصل في بيان التفويض ومعانيه»<sup>۱</sup>.

و در کتب دیگر حدیث، مثل «بصائر الدرجات» و «وافی» نیز این اخبار وارد شده است. علامه مجلسی - علیه الرحمة - در «مرآة العقول» و «بحار» می فرماید: «تفویض امر دین دو احتمال دارد:

احتمال اول اینکه: خدا به پیغمبر و ائمه علیهم السلام عموماً امر دین را تفویض کرده باشد که بدون وحی و الهام، هر چه را بخواهند حلال و هر چه را بخواهند حرام کنند و آنچه را بخواهند تغییر دهند. سپس می فرماید: این باطل است (و هیچ) عاقلی آن را نمی گوید.

احتمال دوم اینکه: خداوند متعال تعیین بعضی از امور را به پیغمبر تفویض فرموده، که اصل تعیین به وحی و اختیار به الهام باشد و با وجود این، اختیار پیغمبر به وسیله وحی تأکید شود و این نحو تفویض مدلول نصوص مستفیضه است و ظاهر کلینی رحمته الله و اکثر محدثین، اختیار این قول است و عقلاً هم مانعی ندارد».

و تحقیق این است که: تفویض مطلق به نبی یا وصی در امر تحلیل و تحریم و جعل و تشریح احکام و تغییر «ما أنزل الله» باطل است و احتمال آن ملغی است. و زندگی پیغمبران و تاریخ حیات پیغمبر

۱. بحار الانوار. طبع جدید، ج ۲۵، ص ۳۲۸ - ۳۵۰.

گرامی اسلام ﷺ مملو است از دلایل و شواهدی که آن را ردّ می‌کند، و آیات شریفه قرآن و احادیث متواتره نیز بطلان این احتمال را ثابت می‌نماید و بالجمله بطلان آن از ضروریات دین است.

بله، تفویض بیان حکم به امام که «ما أوحى الله به اتلى النبى» را در هر وقت مصلحت دید بیان کند، سخن دیگری است و بعضی اخبار باب را می‌توان بر آن حمل کرد.

و اما تفویض به معنای دوم که علامه مجلسی احتمال داده‌اند، ممکن است به این نحو تقریر شود: شکی نیست که نفس کامل نبی، تحت رعایت خاصه خدا است و القائاتی که به قلب مقدّس و قدسی او می‌شود، همگی الهی است و احادیث متواتری بر این مدّعی دلالت دارد، مثل روایات کثیره باب ارواح و انوار پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام و روایات و احادیثی که دلالت دارد بر اینکه ایشان مؤید به روح القدس می‌باشند. بنابراین در بعضی موارد به همان نحو دوم که مجلسی رحمته الله فرموده است؛ تفویض احکام به پیغمبر صلی الله علیه و آله و اختیار آن حضرت به اخذ «ما یلقى فی قلبه» و امر و نهی به آن مانعی ندارد، و جایز است که آیه:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾<sup>۱</sup>

«آنچه رسول برای شما آورده، بگیرید (و به آن عمل کنید)

و آنچه را که از آن نهی کرده واگذارید».

۱. سوره حشر، آیه ۷.

نیز به این شأن پیغمبر ﷺ دلالت داشته باشد.

و واضح است که عصمت و طهارت قلب پیغمبر همین اقتضا را دارد که هرچه در قلب او القا می‌شود، از هوا نبوده و از جانب خدا باشد؛ بنابراین اشکالی ندارد در مواردی که در روایات هم به برخی از آنها اشاره شده است، این نحو تفویض شرعی را در مورد پیغمبر اکرم ﷺ قائل باشیم.

و نیز ممکن است این تفویض را به این معنا بگیریم که: اصل در اشیا حظر و منع می‌باشد، در غیر مواردی که شریعت به آن تقوّم دارد و فقط این اصل در بین است. رفع منعی که از این اصل استفاده می‌شود و ابقای آن با پیغمبر است. چیزی که هست، اینکه این احتمال هم اگرچه فی حدّ نفسه جایز است، ولی شاید خبری که آن را تأیید کند، نداشته باشیم و کسی هم این احتمال را نداده است.

حاصل این است که: تفویض، فی الجملة و در موارد معدوده و مقتضیه، بر حسب روایات مصلحت آزمایش و تربیت عباد، یا مصلحت نبوات و پیامبران اقتضا نماید، بلامانع است و به هر مقدار و در هر مورد دلیل قطعی اقامه شد، پذیرفته می‌شود.<sup>۱</sup>

و اما نسبت به امام علیؑ، اگرچه مقام عصمت و طهارت قلبی و قدس ذاتی پیغمبر را داراست - این تفویض مشکل و به فرمایش علامه

---

۱. کافی، ج ۱.

مجلسی رحمته الله علیه در شرح حدیث هشتم این باب در مرآة العقول - محتاج به تکلف است؛ زیرا با ضرورت خاتمیت دین اسلام و اکمال دین و پایان قانون گذاری و تغییر نیافتن احکام تا روز قیامت، که:

«حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامٌ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۱</sup>

«حلال حضرت محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت حلال و حرامش تا روز قیامت حرام می باشد».

باید توجیه قول به این گونه تفویض به امام، در هر حدی فرض شود، به نحوی که با این معانی منافی نباشد، ممکن باشد. از این جهت می توان گفت: اگر اخباری مشعری یا ظاهر در این نوع مقالات ولایت تشریحی برای ائمه اطهار علیهم السلام باشد، محمول بر تفویض اظهار بعضی از احکام مخزونه نزد ایشان است و یا مراد واگذاری تشخیص مصادیق و تبیین جهات و حدود احکام به ذهن - ثاقب و ملهم و ضمیر مؤید

۱. مخفی نماند: از جمله روایاتی که دلالت بر این تفویض به پیغمبر صلی الله علیه و آله دارد، از طریق شیعه و سنی، روایات «لولا أن أشقَّ أو إني أخاف على أمتي لأخرت العتمة أو صلوة العشاء الآخرة إلى ثلث الليل أو إلى نصف الليل، ولولا أن أشقَّ على أمتي لأمرتهم بالسواك مع كل صلوة أو لفرضت عليهم السواك مع كل وضوء» می باشد. و همچنین است روایات متضمن جواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله به سراقه بن مالک و اقرع بن حابس راجع به حج که آیا در هر سال واجب است؟ در جواب فرمود: «لو قلتها لوجب» و روایت استثنای «اذخر» از تحریم نبات حرم (کندن گیاهان حرم مکه حرام است؛ اما «اذخر» که یک نوع گیاهی است، استثنا شده است).

خواننده عزیز می تواند این روایات را در جامع کافی، فقیه، وافی، تهذیب، وعده شیخ، مسند احمد، صحیح مسلم، بخاری، ترمذی، ابن ماجه، نسائی، ابی داود، جامع الصغیر سیوطی، مستدرک حاکم و شعب الایمان بیهقی ملاحظه نماید.



و روشن و صاف امام علیه السلام است که بسا با استنباط افراد عادی درک نمی‌شود و در موارد بسیار، در فقه و تفسیر و مسایل مشکلی که جلو آمد، درک عالی و ضمیر روشن و مؤید آنها حلال مشکلات شد.

از مجموع این مطالب روشن گردید که ولایت تشریحی به احتمال دوم علامه مجلسی رحمته الله علیه در معنی تفویض در امر دین نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله قابل قبول است و احادیث مستفیضه به اطلاق یا به صراحت، و بلکه قرآن مجید نیز بر آن دلالت دارند. با این حال، چون مورد از مواردی است که خبر واحد در آن حجت نیست، اگر برای کسی از جهت دلالت آیه، و یا سند و دلالت احادیث قطع حاصل نشود و احادیث را در معانی دیگر ظاهر بدانند، در اجتهاد خود آزاد است؛ زیرا گمان نمی‌رود این مسأله از ضروریات دین یا مذهب باشد.

و اما نسبت به امام علیه السلام از جهت محذوراتی که به آن اشاره شد، توجیه قول به آن مشکل است و اخباری را که در مورد تفویض امر دین به ائمه علیهم السلام رسیده است، با فرض صحّت سند، می‌توان با اعتماد بر قرینه عقلیه محمول بر یکی از مطالب ذیل دانست:

- ۱- ولایت تشریحی بر بیان احکام در مواقع مقتضی و مناسب.
- ۲- ولایت بر بیان مصادیق و صغریات و خصوصیات و حدود احکام، به نحوی که در ذهن روشن و صاف آن بزرگواران منعکس گردد، به طوری که پس از بیان در بسیاری از موارد، دیگران هم آنچه را قبلاً از درکش عاجز بودند، درک و تصدیق می‌کردند.

۳- ولایت بر امور حکم و اداره و شؤونی که پیغمبر ﷺ بر آن به مقتضای مقام حکومت عامه ولایت داشتند.

۴- ولایت بر امور مالی و تفویض آن به ایشان و محامل دیگر.

### معنای دیگر ولایت تشریحی

معنای دیگر ولایت تشریحیه، ولایتی است که کسی بر حسب تشریح و حکم خدا، بر چیزی یا شخص یا اشخاصی داشته باشد، که از آن تعبیر به ولایت شرعیه نیز می‌شود. وقتی این ولایت را به "تشریحیه" توصیف نماییم، در مقابل ولایت تکوینیه است که به تکوین و احداث خارجی موجود شده، نه به تکوین انشایی و اعتباری. و وقتی آن را به "شرعیه" توصیف کنیم، در مقابل ولایت‌های غیر شرعیه و جائره است. این ولایت، بی‌اشکال به اقسامی که دارد، ثابت است و آیات قرآن و صدها حدیث معتبر بر آن دلالت دارند، و بخش مهمی از فقه اسلام، راجع به این ولایت و اقسام و حدود آن است.

ولایت شخص بر نفس خود، از اقسام این ولایت است که مثلاً تسلط دارد خود را اجیر دیگری کند و ولایت شخص بر اموال خود و ولایت پدر و جد پدری بر فرزندان صغار خود، و ولایت قاضی و امیر و والی شرعی بر حکم و قضا و رتق و فتق امور که عموم مسلمانان از شیعه و سنی اتفاق دارند و حکم سلطان و والی را شرعاً واجب الطاعة می‌دانند.

اختلافی که بین خاصه و عامه است، در شرایط حاکم و اوصاف او

است و اینکه باید به تعیین نصب خدا و پیغمبر باشد، چنانکه شیعه معتقدند، یا به اجماع و انتخاب امت و یا به اکثریت آرا برگزیده می‌شود، چنانکه اهل سنت گفته‌اند، هرچند حتی در مورد ابوبکر و عمر و عثمان اجماعی در کار نبود و بر اساس تزویر و حيله و تبانی و قرارهای سیاسی، ولایت عهدی و انتخاب شش نفری انجام شد و در خلفای بنی امیه و بنی عباس هم - چنانکه می‌دانیم - انتخاب و اجماع هیچ مفهومی نداشت و اگر هم مردم از روی ترس و اجبار بیعت نمی‌کردند، حاکم خود را حاکم می‌دانست. به هر صورت اصل و جوب اطاعت زمامدار، و ولایت او را - چه تشریحیه بنامیم یا شرعیه - همه قبول دارند. شیعه، این ولایت تشریحیه یا شرعیه را - که از شعب ولایت و حکومت و سلطنت الهی است، و از عصر پیغمبر اکرم ﷺ و پیش از آن تا حال باقی و برقرار است، مستمر و غیر منقطع دانسته، هم اکنون نیز خود را تحت این نظام و حکومت و ولایت تشریحی می‌داند، و در هر زمان و هر کجا باشد، باید مطیع این نظام باشد، و اطاعت از این نظام (نظام امامت) را فاضل‌ترین وسیله تقرّب به خدا می‌شناسد، و خروج از این ولایت و دخول در ولایت و حکومت دیگران را، خروج از ولایت و حکومت خدا و دخول در ولایت غیر خدا می‌داند، و هر نظامی غیر از این نظام را فاسد و باطل می‌داند و آن را طرد می‌کند و امتناع از اطاعت آن را واجب می‌شمارد و می‌گوید:

«لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَلَا عُتْبَ

عَلَى مَنْ دَانَ اللَّهُ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ؛<sup>۱</sup>

«هر که خدا را با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست دینداری کند، دین ندارد و سرزنش نیست بر کسی که با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری کند».

و بر اساس این نظام عالی الهی مقدّس و منزّه است که شیعه در عصر حاضر او امر حکام شرع و فقهای عادل و علمای عامل را واجب اطّاعه دانسته و مطیع فرمان و فرمان بر آنها است، و اطاعت آنان را رمز تشیع و نشانه ولایت و تسلیم و ایمان خود به نظام امامت و بیزاری از نظامات دیگر می داند و تخطّی از این نظام و مخالفت احکام فقها را استخفاف به حکم خدا می شمارد.

خلاصه کلام این است که: ولایت پیغمبر ﷺ و ائمه اهل بیت بر اموال و نفوس و امور مردم، و ریاست آنها بر جمیع شؤون عمومی دین و دنیا از جانب خدا مسلم و مورد هیچ گونه شبهه‌ای نیست و از آیات کریمه قرآن مثل آیات ذیل استفاده می شود:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾؛<sup>۲</sup>

«برای هیچ مرد و زن مؤمن، در کاری که خدا و رسولش حکم کند، اراده و اختیاری نیست».

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۰۵، ترجمه مصطفوی.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۶.

و آیه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾<sup>۱</sup>

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از جانب خدا و رسول) را اطاعت نمایید.»

و آیه:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>۲</sup>

«ولی و یاور شما تنها خدا و رسولش و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، آنهایی که نماز را به پا داشته و در حال رکوع به فقیران زکات می‌دهند.»

لازم به تذکر است آیات شریفه‌ای مثل: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...﴾ و ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾ نباید جز به ائمه معصومین علیهم‌السلام، به احدی حتی فقها تفسیر شود - هرچند بعضی از مفسرین عامه، "اولی الامر" را تفسیر به فقها نموده‌اند - زیرا هم روایات معتبر در تفسیر این آیات رسیده است که برحسب آن روایات، مراد ائمه معصومین علیهم‌السلام می‌باشند و تفسیر آن به دیگران از فقها و سلاطین و زمامداران و کسانی که خود را به عنوان خلیفه یا القاب دیگر

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲. سوره مائده، آیه ۵۵.

خواندند، تفسیر به رأی است و هم از آنجا که این آیات دلالت بر عصمت "اولی الامر" دارند، بر غیر ائمه اثناعشر علیهم السلام انطباق ندارند؛ زیرا در بین امت - غیر از ایشان و حضرت زهرا علیها السلام - کسی دارای مقام عصمت نیست و برای غیر ایشان ادعای عصمت نشده است، مثلاً آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» علاوه بر آنکه برحسب روایات، تفسیر به ائمه طاهرین علیهم السلام شده است، از دو جهت دلالت بر عصمت "اولی الامر" دارد:

اول: از جهت آن که امر به اطاعت مطلق است و متعلق خاص برای آن ذکر نشده است. بنابراین چون امر به اطاعت مطلق از غیر معصوم جایز نیست و خلاف حکمت و معرض وقوع در خطا و خلاف واقع است، پس باید مورد آن پیغمبر و امام معصوم باشد که در اطاعت از آنها خطا و خلافتی پیش نمی آید.

دوم: از این جهت که اطاعت اولی الامر مقرون به اطاعت رسول شده است و اطاعت رسول به طور مطلق واجب می باشد.

یکی از نکاتی که در امر به اطاعت "رسول و اولی الامر"، کلمه "اطیعوا" مکرر شده و در امر به اطاعت اولی الامر، "واو" عاطفه آورده شده و کلمه "اطیعوا" تکرار نشده است، این است که: امر به اطاعت در "اطیعوا الله" ارشادی است و در «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» مولوی و تعبیدی است.

بنابراین، اگر کسی بگوید: اطاعت فقها - به طور عموم یا

بالخصوص - به حکم این آیه واجب شده و غرضش این باشد که «اولی الامر» مذکور در آیه شامل آنها هم می‌شود، به صواب و درستی سخن نگفته و تفسیر به رأی نموده است؛ ولی اگر غرضش این باشد که چون به حکم آیه شریفه، اطاعت امام - عجل الله تعالی فرجه - در عصر غیبت نیز چون عصر حضور واجب است و فقهای عادل نواب عام آن حضرت و از جانب او مأذون و برای رتق و فتق امور معین شده و مرجع مردم می‌باشند و اگر کسی مخالفت حکم آنها را بنماید؛ چون امام حکم به اطاعت از آنها فرموده است، مخالفت حکم آنها در حکم مخالفت حکم امام می‌باشد که در این آیه اطاعت از آن واجب شده است، سخن صحیح و مطابق با صواب و واقع گفته است.

و از جمله احادیثی که دلالت دارند بر اینکه «ولئ الامر» در این آیات، همان ائمه معصومین می‌باشند، علاوه بر روایات بسیاری که از طرف شیعه روایت شده است، حدیثی است که حافظ امیر حسین بدرالدین (متوفی سنه ۶۶۲) که از علمای بزرگ زیدیه است، از مؤید بالله مسنداً روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام از معنای این حدیث سؤال شد:

«أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ... الخ».

حضرت صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از معنای آن سؤال شد، فرمود:

«اللَّهُ مَوْلَايَ أَوْلَىٰ مِنْ نَفْسِي لَا أَمْرَ لِي مَعَهُ وَأَنَا وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ».

أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنفُسِهِمْ لَا أَمْرَ لَهُمْ مَعِيَ، وَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ أَوْلَىٰ  
بِهِ مِنْ نَفْسِهِ لَا أَمْرَ لَهُ مَعِيَ، فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ لَا  
أَمْرَ لَهُ مَعَهُ؛<sup>۱</sup>

«خدا مولا و صاحب اختیار و مالک امر من است، اولی و برتر  
و صاحب اختیارتتر به من است از خود من، امری از برای من با  
خدا (و در کنار ولایت خدا) نیست، و من ولی و صاحب  
اختیار مؤمنین هستم، سزاوارتر و صاحب اختیارتتر از  
خودشان به خودشانم، از برای ایشان با من (و در عرض اختیار  
و ولایت من) امری و اختیاری نیست و هر کس را من مولا  
و صاحب اختیارتتر به او از خود او هستم که امری و اختیاری  
از برای او با من (و در عرض اختیار و امر من) نیست، پس علی  
مولا و صاحب اختیار او است که سزاوارتر و صاحب  
اختیارتتر به او از خود او است، امری (و اختیاری و ولایتی) از  
برای او با علی (و در عرض اختیار و ولایت او) نیست.»

این گونه روایات نیز به ملاحظه اطلاقی که دارند و بیانی که از مفهوم  
ولایت و ولی می نمایند، جز به ائمه معصومین علیهم السلام قابل انطباق  
نمی باشند، و با توجه به این استفاده منطقی و صحیح از آیات و روایات  
می گوییم: ولایت بر اداره امور دین و دنیا و رتق و فتق امور و حکومت

۱. العقد الثمین فی معرفة رب العالمین، ص ۴۸، طبع بیروت، در مکتبة الحیاء.



بین الناس در حدی که در حکمت واجب است، و طبق قاعده لطف نیز لازم است و مختل و مهمل گذاردن آن موجب نقض غرض است، یکی از ابعاد این ولایت تشریحیه مطلقه پیغمبر و امام است، و ولایتی که فقیه دارد، از این بُعد ولایت امام مایه می‌گیرد و از این بُعد ولایت تشریحی، امام فقها را در عصر غیبت ولایت و مرجعیت داده است.

و اما ولایت تشریحیه مطلقه، چنان که مستفاد از آیات و روایات است، برای غیر معصوم ثابت نیست؛ بلکه چنان که توضیح داده شد، جایز و صحیح نمی‌باشد.

بنابر آنچه گفته شد، ولایت تشریحی به این معنا؛ به مفهوم عام آن که اهل سنت نیز قبول دارند، یکی از ضروریات دین است که انکار آن با شرایطی که در کتب فقه بیان شده، موجب کفر می‌شود؛ و به مفهوم خاصش که بسیار حساس و آزادی بخش و مکتب جهاد و مبارزه است، جوهر مذهب شیعه به آن تقوّم دارد و اسلام خالص و توحید حقیقی عملی و روح دین است و انکار آن، انکار مذهب و خروج از حریم مقدّس تشیع است.<sup>۱</sup>

از خداوند متعال می‌خواهیم که مسلمانان، مخصوصاً شیعیان را به این مفهوم ارزنده و نجات دهنده ولایت تشریحی بیشتر آشنا سازد

---

۱. ضمناً معلوم شد فرمایشی که از یک نفر دیگر از بزرگان عصر ما - راجع به ولایت تکوینی و تشریحی نقل شده است که فرموده‌اند: «ولایت تکوینی حقّ و ثابت است و ولایت تشریحی ثابت نیست» محتاج به صلاح و توضیح است. عصمنا الله تعالی من جمیع الزلّات.

و نظام امامت را در تمام شؤون حیات مادی و معنوی و فردی و اجتماعی و سیاسی و فکری شیعه به طور کامل استقرار دهد و ما را به انجام تعهداتی که برای حفظ این نظام و برقرار کردن آن و شیعه بودن برعهده داریم، موفق فرماید.

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ  
رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»

## خلاصه برخی از مطالب کتاب

اکنون که به حول و قوه خدا، بحث ما در این کتاب به پایان رسید، مناسب است خلاصه‌ای از بعضی مطالب کتاب را یادآور شویم، و خلاصه‌گیری کامل را بر عهده خوانندگان آگاه و اندیشمند می‌گذاریم:

۱- پرهیز از غلو و شرک واجب است و ضلالتی از آن بدتر و تاریک‌تر نیست.

۲- پیغمبر و ائمه اطهار علیهم‌السلام، انسان‌های نمونه و بشرهای مافوقند، باید فضایل و مقامات و درجات بلند آنان را تصدیق کرد.

۳- قول به استقلال بندگان در افعال و کارها، شرک و تفویض و باطل و محال است.

۴- استقلال غیر خدا در امر خلق و رزق و اماته و احیا و تدبیر امور کاینات کلاً یا بعضاً، یا به عبارت دیگر: ولایت تکوینیه مستقله مطلقه عامه یا غیر عامه، تفویض و شرک و غلو و باطل و محال است.

۵- قدرت و ولایت عبد به طور غیر مستقیم و باذن الله و برحسب نظام متقن الهی بر اماته و احیا و شفای بیماران، و خلق و رزق و تصرف در اکوان - نه به عنوان اداره امور و خلق خلائق و سازمان دادن کاینات؛

بلکه طبق حکم مصالح عارضی و ثانوی در داخل این سازمان - شرک و غلو و تفویض نیست، و اعطای این قدرت به بعضی از بندگان، طبق حکمت و مصلحت لازم است. و اطلاق برخی از اسماء الحسنی بر عبد، به لحاظ افعالی که از عبد طبق این قدرت و ولایت صادر می شود، با وجود قرینه حالیه یا مقالیه ای که نحوه اطلاق آن اسم را - و اینکه به ملاحظه اتصاف ذات به طور استقلال به مبدأ آن نیست - معلوم سازد، جایز است، چنان که عهده دار بودن بشر مناصبی را - مانند ملائکه - غلو نمی باشد و با بشریت او منافی نیست.

۶- چنان که تصرف و ولایت مذکور در بند پنجم، به اعطای قدرت بر تصرف از جانب خدا جایز است، به واسطه علوم اکتسابی و یا به تعلیم خدا و علوم لدنی به اسباب و مسببات نیز به طور کلی یا جزئی ممکن است.

۷- ولایت و قدرت تصرف در اکوان، به این نحو که خداوند متعال اشیا را تکویناً فرمانبر و مطیع او قرار دهد، مانند نرم شدن آهن برای داود نبی - علی نبینا و آله و علیه السلام - جایز است و شرک و تفویض نیست.

۸- عهده دار بودن اداره تمام سازمان کاینات، به طور غیر مستقل و طبق قضا و قدر الهی و به عنوان مأموریت از جانب خدا، و عامل اجرای اراده حق و وسیله و واسطه بودن - مانند ملائکه مقسمات و مدبّرات - شرک و غلو و منافی با توحید نیست؛ اما چون با بسیاری از

آیات قرآن و احادیث منافات دارد، قول به آن در حقّ نبی و ولی، محتاج به دلیل قاطعی است که قرینه بر صرف آیات و روایات مزبور از ظواهرشان باشد. بله، به طور موجهه جزئیّه، این مقام برای ملائکه و بشر ثابت است و شکی در آن نیست.

۹- ولایت شخص بر نفس خود و آنچه مسخر بشر است، تفویض نمی‌باشد.

۱۰- بعضی خوارق و معجزاتی که به وسیله انبیا و اولیا اظهار می‌شود، فعل خدا است و برخی معجزات، فعل شخص نبی یا ولی است.

۱۱- ولایت تکوینیه - که تکوینیه صفت ولایت باشد - به هر قسم و به هر نحو فرض و تصوّر شود، حتی مستقله و ذاتیه، حادث و غیر ازلی و تکوینی خواهد بود، و از سنخ ولایت ازلیه و غیر حادثه نیست. و اگر تکوینیه صفت به حال متعلق موصوف گرفته شود، شامل ولایت ازلیه الهیه بر امور تکوینیه نیز می‌شود.

۱۲- عِلّت فاعلی آفرینش، اراده خداوند متعال است، و پیغمبر و ائمه اطهار - علیهم الصلاة والسلام - عِلّت غایی می‌باشند.

۱۳- اعتقاد به اینکه وجود امام و منزلت و اثر او در عالم کبیر، تکویناً به منزلت و اثر قلب در عالم صغیر و هسته مرکزی اتم و شمس در منظومه شمسی است. و به عبارت دیگر: وجود پیغمبر و امام تکویناً در تربیت و رسیدن فیض الهی به سایر ممکنات و بقا و فعلیت استعدادات

و رشد و کمال آنها مؤثر است، غلو و شرک و تفویض نیست و احادیث معتبر بر آن دلالت دارد.

۱۴- همان طور که عقل انسان عالم صغیر و غیب وجود بشر را اداره می نماید و بر آن حکومت دارد، همین طور امام برای اداره امور عباد و رتق و فتق و حل و فصل و تنظیم شؤون آنها، حکومت و ولایت دارد، که جامعه را به سوی فلاح و رستگاری رهبری نماید، هرچند این رهبری و ولایت، جعلی، و رهبری عقل و فرمانبری اعضا و جوارح از او تکوینی است.

۱۵- بر حسب ظواهر آیات و احادیث، خلق مجردات و ارواح مادیات و اجسام از عدم، بلاواسطه فعل خدا است و تمام اینها خلق او می باشند و فاعل و علت حقیقی، فقط ذات بی زوال او است، و اطلاق علت به معنای مؤثر در وجود و خلق شیء در حق چیزی و کسی جز او جایز نیست؛ اما خلق چیزی از ماده- مثل صورت پرنده از گل، یا شیراز صورت پرده- به اذن و طبق مصالح ثانوی و عارضی جایز است و واقع شده است.

۱۶- پیغمبر و امام مجاری فیض خدا می باشند، به این معنی که علت غایی آفرینش هستند، و عالم برای آنها و به طفیل وجود آنها آفریده شده و به طفیل و برکت وجود آنها، فیض وجود به تمام کاینات می رسد.

۱۷- اینکه گفته شود: پیغمبر و امام مجاری فیض هستند؛ به این معنا

که: مشیت الهیه بر این قرار گرفته که فیض خود را طبق تقدیرات الهیه و واقعیه از این مجاری - که مأمور و مکلف و بلکه مفطور (نه به حدّ الجاء و اجبار) به فیض رسانی هستند، به فیض گیرندگان - اعطا کند، غلو و تفویض نیست و با مطالب حکما در صدور واحد از کثیر و ربط حادث به قدیم ارتباط ندارد. و عباراتی مانند: «إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ» مؤید این کلام است.

و اگر گفته شود: این سخن هم - با فرض اختیار فیض رسان - از شائبه تفویض خالی نیست. گفته می شود: در صورتی تفویض است که به فرض عدم فیض رسانی، مستقیماً یا از مجاری دیگر، امکان افاضه فیض نباشد و اختیار آنها تمام علت در رسیدن فیض به سایرین باشد.

۱۸- ولایت حقیقی بر تشریح احکام و جعل قوانین و کلیه نظامات و در تمام شؤون، مختص به ذات احدیت است، و قبول نظام های غیر شرعی، و آنچه منبع آن احکام و قواعد شرع و اوامر و نواهی و مقررات دینی نباشد، جایز نیست.

۱۹- تفویض مطلق امر دین به پیغمبر و امام، که به طور کلی و بدون وحی و الهام، هرچه را بخواهند حلال و هرچه را بخواهند حرام نمایند، باطل است.

۲۰- تفویض بیان حکم به امام که هر وقت مصلحت بداند، «ما أَوْحَى اللَّهُ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ» را بیان کند، جایز است و اشکالی ندارد.

۲۱- تفویض تشریح، فی الجملة و در موارد معدوده و مقتضیه - مثل

تعیین بعضی امور که برحسب روایات، مصلحت آزمایش و تربیت عباد یا مصلحت دیگر ثبوت اقتضا نماید- به شخص پیغمبر جایز است.

۲۲- نظام امامت و حکومت شرعی و اسلام، از عصر پیغمبر ﷺ تا حال باقی و مستمر و برقرار است، و در هیچ عصر و زمان و در هیچ نقطه و مکان منقطع نشده و نخواهد شد.

۲۳- بر هر مسلمان واجب است که از این نظام پیروی نموده و آن را حاکم بداند و فقط اطاعت از این نظام نماید، و هرکس از اطاعت این نظام بیرون باشد، از ولایت و اطاعت خدا خارج است.

امید است خوانندگان گرامی، خودشان سایر مطالب کتاب را که هر یک در خور کمال توجه و اهمیت است، با دقت خلاصه گیری فرمایند و نواقص آن را تکمیل کنند و بر لغزش های این کمترین، قلم عفو بکشند و برایم طلب مغفرت نمایند. خداوند متعال همه ما را به راه راست هدایت فرماید.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ إِيْمَانًا لَا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقَاءِكَ،  
أَحْيِنَا مَا أَحْيَيْتَنَا عَلَيْهِ وَتَوَفَّنَا إِذَا تَوَفَّيْتَنَا عَلَيْهِ،  
وَإَبْعَثْنَا إِذَا بَعَثْتَنَا، وَصَلِّ عَلَي سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا  
أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.  
وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.